

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مختصری در مورد عنایات و کرامات

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

تهیه کننده: آقای حاج شیخ غلامرضا فیروزیان

فهرست..... صفحه

1-مقدمه

2.....

2-امام رضا عليه السلام.....2

3-القاب حضرت.....2

4- خلفای عباسی هم عصر امام رضا عليه السلام.....2

5- حرکت هارون رشید به طرف خراسان.....3

6-روی کار آمدن مأمون.....3

7-دعوت مأمون از حضرت به مرو.....3

8-ورود به نیشابور و حدیث زنجیر طلا.....4

9-کرامات رضویه.....53 -

5

## مقدمه مختصر

بهترین ارتباط سالم که ضامن سلامت روح و روان در جامعه است انس گرفتن به مطالعه و تهذیب نفس اخلاق و تزکیه نفس از طریق آداب و سنن و اخلاق و رفتار ائمه اطهار علیهم السلام است.

## ثامن الحجج حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

روز جمعه یازدهم ذی قعدة 148 هجری قمری متولد شد و روز آخر ماه صفر سال 203 قمری در سن 55 سالگی در سناباد (توس) به شهادت رسید. در پنج سالگی جد بزرگوارش حضرت امام جعفر صادق و در سن سی و چهار سالگی پدر ارجمندش حضرت موسی بن جعفر به شهادت رسید. مدت امامت آن سرور بیست سال بود. لقب مبارکش رضا و کینه آن حضرت ابوالحسن و نامش علی و نام مادرش نجمه بود. وقتی به دنیا آمد دست بر زمین نهاد و سر به سوی آسمان کرد و لبهای خود را حرکت داد و مثل اینکه سخن بگوید در این حال پدرش موسی بن جعفر علیه السلام فرمود ای نجمه این موهبت پروردگار گوارایت باد. و در گوش راست و چپش اذان و اقامه گفت و فرمود این فرزند حجت خدا در روی زمین است.

## القاب آن حضرت

ثامن الحجج، رضا، صادق، قره عین المؤمنین و غیظ الملحدین، نقش انگشترش که از پدر یادگار داشت (حسبی الله) و نقش انگشتری بر گزیده او (ولی الله) بود.

## خلفای عباسی هم عصر با آن حضرت

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام طول امامت با چند نفر از خلفای بنی عباس هم عصر بود. با هارون الرشید پانزده سال، سه سال و بیست و پنج روز با محمد امین و ابراهیم ابن مهدی عموی محمد امین، و بیست سال با مأمون که در زمان حضرت وسیله خود او شهید شد. آن حضرت در زمان هارون الرشید با اینکه جاسوسان مرتب گزارش کارهای حضرت را می دادند با کمال آرامش به حل مشکلات و رفع نیاز دوستان می پرداخت.

## حرکت هارون الرشید به سوی خراسان

وقتی هارون الرشید شنید یکی از علویان قیام کرده برای برقراری حکومت خویش در آن منطقه فضل بن یحیی را والی خراسان کرد. فضل مدت دو سال به عدل و داد حکومت کرد. بعد از دو سال هارون فضل را به بغداد فرستاد. علی بن عیسی ماهان را به جای او منسوب کرد. او به حدی به ظلم و ستم و غارت اموال مردم پرداخت که مردم دچار فقر و فاقه گردیدند. پسر لیث صفار که فرماندار ماوراء النهر بود شورش کرد. با سیصد هزار سپاهی مجهز دست نشاندهگان بنی عباس را هر جا یافتند کشتند و اموالشان را به غنیمت بردند. هارون مجبور شد شخصاً حرکت کند. لذا محمد امین را در بغداد برای حکومت گذاشت و مامون پسر دیگرش را در خراسان. هارون در این سفر با کسالتی که از قبل داشت در سن 49 سالگی در گذشت. والی خراسان حمید بن قحطبه او را در باغ خود دفن کرد و بر فراز قبر قبه ای بنا کرد که به قبه هارونی معروف شد که اکنون همان قبه بارگاه حضرت علی بن موسی الرضا است.

## روی کار آمدن مأمون

پس از درگذشت هارون، محمد امین طبق وصیت جانشین پدر شد و نامه ای به برادرش مأمون که استاندار مرو بود برای بیعت گرفتن از او فرستاد که مأمون از اطاعت برادر سرباز زد و آخر الامر محمد امین سال 198 هجری قمری کشته شد و خلافت به دست مأمون افتاد و تا سال 204 قمری مقر خلافتش خراسان بود. مأمون بعد از کشتن برادر خود دچار بحران سیاسی سخت شد. طرفداران محمد امین از یک طرف مردم شکنجه دیده زمان هارون از طرف دیگر سر به مخالفت گذاشتند. مأمون پس از اطلاع از آشوب و انقلاب مردم در سراسر کشور مجلس مشورتی تشکیل داد و حضرت رضا علیه السلام را که در مدینه بود و خوف از قیام شیعیان داشت به عنوان ولایت عهدی خود انتخاب کرد که با این عنوان ظاهری در خراسان زیر نظر خود تحت کنترل باشد و از طرفی با احترامی که حضرت داشت جلو شورش و قیام احتمالی بنی عباس و شیعیان علیه او گرفته شود.

## دعوت مأمون از حضرت به مرو

مامون به والی مدینه ماموریت داد که حضرت رضا را با احترام زیاد از مدینه به مرو (خراسان) روانه کند. حضرت از راه بصره، فارس، اصفهان، دشت آهوان و کوه میامی به نیشابور و از آنجا به قریه حمراء معروف به قدمگاه سپس به توس و سناباد و از آنجا به مرو حرکت کردند.

### ورود به نیشابور و حدیث زنجیر طلا

حضرت سوار قاطری سیاه و سفید بود که وقتی مردم نیشابور جمال دل آرای حضرت را دیدند از شادی فریاد کشیدند و اشک شوق می ریختند، از حضرت تقاضای بیان حدیثی شد که در حالیکه در بیابان آنقدر جمعیت جمع شده بود که برای نوشتن آن حدیث بیست و چهار هزار قلمدان طلا بیرون آمد و مشغول نوشتن شدند. آنگاه حضرت فرمودند پدرم موسی بن جعفر از پدرش حضرت صادق از پدرش محمد باقر و او از پدرش علی بن الحسین و او از حسین بن علی و او از امیر المومنین و ایشان از پیامبر علیهما السلام و ایشان از پروردگار که فرمود "كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ فِي حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي" کلمه لا اله الا الله حصار و دژ محکم من است هر که این کلمه را بگوید وارد حصار من می شود و هر که در حصار من داخل شود از عذابم در امان خواهد بود. حضرت پس از نقل این حدیث از سایبان سر بیرون آورد و فرمود "بَشْرُطِهَا وَ شُرُوهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا" یعنی گفتن این کلمه موقعی مفید واقع می شود که مرا به امامت قبول داشته باشد. امام از نیشابور گذشت ظهر شد به ده سرخ رسید برای وضو آب خواست عرض کردند آب نداریم آن حضرت با دست مبارک خود مقداری از زمین را حفر فرمود چشمه جاری شد که هنوز هم هست. مأمون پس از ورود حضرت به خراسان در جشن مفصلی که ترتیب داده بود حضرت را به ولایتعهدی خود تعیین و معرفی کرد. قبل از این جشن پیشنهاد خلافت به حضرت کرد برای امتحان که فرمود اگر خلافت حق تو است حق نداری به دیگری بدهی و برکنار شوی و اگر حق با تونیست چگونه می توانی به من بدهی. پیشنهاد ولایتعهدی کرد حضرت قبول نکرد اینجا بود که گفت اگر قبول نکنی گردنت را میزنم، حضرت ناگزیر قبول فرمود به شرط آنکه در امور حکومت و عزل و نصب اشخاص دخالت و امضا نداشته باشد مأمون این شروط حضرت را پذیرفت و لذا در جشن مفصلی که ذکر شد حضرت را به ولایت عهدی خود معرفی کرد.

## کرامات الرضویة

### شفای دستی که از کتف باید بریده می شد

شیخ محمد حسین که از دوستان مرحوم میرزا محمود مجتهد شیرازی بود به قصد تشریف به مشهد مقدس از عراق مسافرت کرد. پس از ورود به مشهد دانه ای در انگشت دستش آشکار شد و سخت او را ناراحت ساخت. در بیمارستان طبیب نصرانی گفت باید انگشت بریده شود و الا سرایت می کند. شیخ قبول نکرد و درد شدت گرفت فردا که مراجعه کرد طبیب گفت باید از میچ بریده شود و الا باید فردا از کتف بریده شود. درد به حدی او را اذیت کرد که ناگزیر شد بریدن از کتف را بپذیرد ولی در بین راه به همراهان گفت ممکن است در مریضخانه از دنیا بروم اول مرا به حرم ببرید. او را برده در گوشه ای جا دادند. شیخ با چشم گریان به حضرت رضا عرض کرد آیا سزاوار است زائر شما به چنین دردی مبتلا گردد. انت الامام الرؤف. پس حالت غشوه ای به او دست داد که حضرت را ملاقات کرد حضرت از کتف تا سر انگشتان او دست کشید فرمود شفا یافتی شیخ به خود آمد دردی در خود ندید. فردا در بیمارستان طبیب نصرانی پس از دیدن سلامت کامل او گفت ای شیخ مسیح را ملاقت کردی. گفت از مسیح بالاتر مرا شفا داد. و داستان ملاقات با امام رضا علیه السلام را نقل کرد. از کتاب کرامات حضرت رضا علیه السلام

از هجر رویت چون گلی دارم به سینه خاراها	چون چهره ات نبود رخی دیدم بسی رخسارها
مانند تو یوسف رخی پیدا نخواهد شد دگر	بسیار با نقد روان گشتیم در بازارها
بر روی ما ای باغبان بگشا در گلزارها	تا کی به حسرت بنگریم از رخنه دیوارها
بر مامریضان از وفا زان لب شفا بخشی نما	بر خاک راهت بین شها افتاده بس بیمارها
ما دوستان روز شبان داریم فریاد و فغان	چون بلبلان در بوستان از حسرت گلزارها

## شفای کودک نصرانی

یکی از دوستان از دوست روحانی مورد اعتماد خود نقل کرد و گفت خانمی را دیدم از حرم حضرت رضا علیه السلام خارج شد چادرش را برداشت داخل کیفش گذاشت من گستاخی او را نتوانستم تحمل کنم گفتم خانم مگر حجاب اختصاص به حرم دارد محترمانه جواب داد من نصرانی هستم گفتم پس در حرم چه می کردی؟

گفت پسرم فلج بود اطبا متخصص از درمان او به کلی مأیوس بودند. شاگردان هم کلاسی او را تشویق به رفتن حرم حضرت رضا علیه السلام کردند و امیدوار به شفا یافتن نمودند. من گفتم پسرم امام رضا مسلمانان را ویزیت می کند نه ما را او به اصرار و بالا خره گریان به بستر رفت. نیمه شب صدا زد مامان بیا شتابزده رفتم گفتم مامان دیدی آن آقا مرا هم ویزیت کرد او خودش در خانه ما آمد و گفت به مادرت بگو هر که در خانه ما بیاید او را ویزیت خواهیم کرد. پسرم شفا یافت برای عرض تشکر به حرمش مشرف شدم.

خاموش کن صدا را تقاره میزند طوس

ای راهب کلیسا کمتر بزن به ناقوس

بردار جان خود را با ما بیا به پابوس

آیا مسیح ایران کم داده مرده را جان

گرد سفر بگیرند بابال ناز طاووس

آنجا که خادمینش از روی زائرینش

## عنایت خاص حضرت به زائرین

مرحوم شیخ دستغیب در کتاب داستانهای شگفت نقل می کند حیدر آقا تهرانی گفت در حرم حضرت رضا علیه السلام پیرمرد کهنسالی که ابروانش بر چشمهایش ریخته بود دیدم که از حرکت کردن عاجز است چون خضوع و حضور قلب او رامتوجه شدم او را تا منزلش همراهی کردم. گفتم نامم ابراهیم اهل عراق هستم هر ساله از جوانی برای زیارت قبر حضرت رضا علیه السلام مشرف می شوم. در سفر اول که پیاده مشرف شدم سه نفر از جوانان دوست و هم سن مرا پیاده تا یک فرسخی مشایعت کردند. پس از ورود به مشهد با همان حال خستگی به حرم مطهر مشرف شد پس از زیارت در حال بیخودی و بیخبری بگوشه ای افتادم. در آن حالت دیدم حضرت رضا علیه السلام از رقعہ ها زیادی که در دست مبارکش دیدم به یک یک زائرین مید هد ولی بمن چهار رقعہ مرحمت فرمودند. پرسیدم چرا به من چهار رقعہ مرحمت فرمودید فرمودند برای خودت و آن سه نفر که از تو مشایعت کردند. رقعہ را گشودم نوشته بود

وَ أَنَا بِنُ رَسُولِ اللَّهِ (ص)

وَ دُخُولُ فِي الْجَنَّةِ

وَ أَمَانٌ مِنَ الْحِسَابِ

بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ

## گناه در زیارت

تاجری اهل تهران به عنوان زیارت به مشهد مقدس مشرف شد وقتی از سفر برگشت یکی از دوستانش به او گفت خواب دیدم در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام روی ضریح نشسته و تو حربه ای به امام پرتاب کردی امام ناراحت شد. باز به طرف دیگر ضریح رفتی همین عمل را تکرار کنی مرتبه سوم به طرف پشت سر امام حربه ای پرتاب کردی. آن مرد گریان شد پرسیدم جریان چیست با همان چشم گریان گفت زنی دستش را روی ضریح گذاشته بود خوشم آمد دستم را روی دستش گذاشتم به هر طرف آن زن می رفت من هم همین عمل را تکرار می کردم. (از کتاب کرامات حضرت رضا علیه السلام)

## شفا یافتن مرد فلج

کردی کلاتی 35 ساله بر اثر افتادن از چوب بست از کمر فلج شده بود و با چوب زیر بغل به زحمت راه می رفت. به او گفتند برو مشهد شفای خود را از حضرت رضا علیه السلام بخواه. او با سادگی خود خیال می کند که می تواند امام را ببیند. افراد همراه او برای کار شخصی که او را چند دقیقه تنها می گذارند. این مرد ساده لوح از دربان سوال می کند اما رضا را کجایم تو انم بینم دربان که قیافه و لهجه کردی او را میبیند به تمسخر مناره را نشان می دهد میگوید بالای مناره. مرد کرد از پله اول و دوم بالا می رود البته با زحمت زیاد. تلاش برای رفتن پله سوم می کند. صدایی می شنود حسین (اسم کوچکش) بالا نیا ما پایین می آییم. آقا پایین آمد حسین سلام کرد جواب شنید آقا دستی به کمرش مالید چوبها از زیر بغلش افتاد. کمرش راست شد. آقا فرمود هر چه دیدی بریا دربان نقل کن. حسین نزد دربان رفت وقتی او را بی عصا دید او را بغل کرد. حسین تشکر کرد که مرا نزد حضرت رضا علیه السلام فرستادی دربان گفت خاک بر سرم من مسخره کردم او شفا یافت. (از کتاب کرامات حضرت رضا علیه السلام)

ای صبانکتهی از کوی فلانی به من آر      زار و بیمار و غم راحت جانی به من آر

قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر مراد      یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر

## شفای بانوی مسیحی

پنجم مرداد بانوی جوان مسیحی که دین اسلام را پذیرفته بود بانهایت سرور و بهجت به دفتر مجله آمد و ما را به سعادت می که نصیبش شد بود بشارت داد. نام او (رافیک اصلائیان) 28 ساله گفت سال گذشته دچار بیماری



صعب‌العلاجی شدم که مربوط به ستون فقراتم بود و قدرت حرکت از من سلب شده بود. دکترهای معالج بعد از عکسبرداری که پنج مهره از ستون فقراتم را سیاه نشان می‌داد گفتند با عمل جراحی هم علاج پذیر نیست. من که از همه جا ناامید شده بودم شنیدم در مشهد آقایی هست که بیماران را شفا می‌دهد. من خود را به مشهد رساندم با راهنمایی خدام آستان قدس شبی را پشت پنجره فولاد گذراندم سحرگاه در خواب شخص مجللی را دیدم دست بر پشتم کشید و فرمود بهبودی یافتی بیدار شدم خود را سالم یافتم و از شدت خوشحالی می‌گریستم سال بعد که به مشهد رفتم پس از زیارت حضرت رضا علیه السلام در محضر آیت الله میلانی دین اسلام را پذیرفتم و مرا به نام فاطمه نامیدند. از کتاب معجزات حضرت رضا علیه السلام)

گدایی در میخانه طرفه اکثریست      گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد

## رویای صادقه

مرحوم حاج شیخ محمد جواد بید آبادی با قصد توقف چهل روز در مشهد مقدس به اتفاق خواهرش از اصفهان به مشهد رفتند. هجده روز که گذشت شب حضرت را خواب دید که فردا باید به اصفهان برگردی عرض میکند مولای من بقصد توقف چهل روزه در جوار حضرت رضا علیهاسلام کرده ام هنوز هجده روز بیشتر نگذشته است امام علیهاسلام فرمود خواهرت برای مادرش دلتنگ شده والا من زائر را دوست دارم مرحوم حاجی بیدار شد پرسید از حضرت چه خواستی مراجعت برای دیدار مادرم که دلتنگ شده ام گفت ناراحت نباش حضرت به من دستور مراجعت داده است.

## در جوار حضرت رضا علیه سلام

صاحب کتاب کرامات الرضویه در جلد 2 صفحه 73 مینویسد فخر الواعظین مرحوم شیخ عباسعلی معروف به محقق نقل کرد میرزا مرتضی شهابی که سابقا کشیک سوم آستان قدس بود ده شب مجلس روضه تشکیل داد و اصرار داشت در باره حضرت جواد روضه خوانی شود. پرسیدم چرا اینقدر اصرار بر روضه حضرت جواد دارید گفت یکی از روزها که طبق معمول مشغول جاروب کردن صحن بودم چندزائر نزد سقاخانه اسماعیل طلا خربزه خورده پوستش را روی زمین ریخته و کثیف کردند. من با اوقات تلخ گفتم اینجا جای خربزه خوردن نیست گفتند مگر اینجا خانه پدر توست. یا امام رضا ما خیال می‌کردیم اینجا خانه توست. شب خواب دیدم در ایوان طلا غوغایی است ناگهان آقای بزرگوار را دیدیم. یک سه پایه وسط ایوان نهاده اند که مربوط

به شلاق زدن بود دستور داد مرا بیاوردند و شلاق بزنند و فرمود مگر صحن خانه پدر تو بود. حضرت جواد فرمود او را به من ببخش ناگاه نه سه پایه دیدم نه شلاق. از خواب بیدار شدم.

### شفای زن فلج

شب هفدهم شوال 1343 زنی که چند روز از ازدواجش بیشتر نگذشته بود به مرض فلج کمر و دست و پا مبتلا شد پزشکان هفت ماه تمام برای معالجه اش کوشیدند اما فائده نداشت نزد پزشک آلمانی بردند دارویی داد که دندانهایش هم ریخت گفت باید به پزشک روحانی مراجعه کنید. ناگزیر در مشهد شب جمعه هشتم شوال او را با درشکه تا نزدیک حرم رسانده و از آنجا تا داخل حرم او را به پشت گرفته نزدیک حرم گذاشته به خانه برگشتیم فقط یک زن نزد او ماند من با گریه بسیار گفتم یا مرگ یا شفا به حضرت متوسل شدم میان خواب و بیداری دیدم ضریح شکافته شد و سید جلیلی با لباس سبز برگشت و به زبان ترکی گفت برخیز گفتم دست و پا ندارم گفت برخیز و به مسجد گوهرشاد برو وضو بگیر نماز بخوان. از جا بلند شدم و دیدم هیچ دری ندارم.

با اذن کردگار تو جبران کند رضا

با سوز یک دعا نواقص دنیا و آخرت

عالم هر آنچه هست به فرمان کند رضا

باشد ولی حق و تواند به امر رب

او را ز لطف صاحب سامان کند رضا

دست نیاز هر که بر آورده نزد او

### شهادت دکتر لقمان به اعجاز این شفا یافتگی

در تاریخ هشتم رجب بنده با دکتر سید مصطفی خان عیال مشهدی علی اکبر نجار را که تقریباً شانزده سال دارد معاینه نمودیم یک دست و نصف بدنش مفلوج و متشنج بود و یک ماه بود قدرت یک قاشق آب خوردن را نداشت. بعد از چند روز موفق به باز شدن دهان او شدیم که خودش می توانست غذا بخورد. ولی سایر اعضا به همان حال باقی بود دو ماه بود که خویشاوندان او از بهبودش مایوس شده بودند و بنده هم امیدی به بهبود او نداشتم حال که شنیدم بعد از استشفای او دربار اقدس طیب الهی و التجا به خاک مطهر بقعه سَنِيهِ رَضْوِيهِ ارواح

العالمین له الفدا شفا گرفته و بهبود یافته است به غیر از اعجاز چیز دیگری به نظرم نمیرسد و از قوه بشر خارج است و الله متم نوره و لو کره الکافرون. دکتر عبدالحسین لقمان الملک

من و جدایی از این آستان خدا نکند	ز آستان رضایم خدا جدا نکند
زرنگ زردی خود دعوی بها نکند	به پیش گنبد زرینش آفتاب منیر
مگر کسی که ز روی رضا حیا نکند	به صحن او نکند کس به سر هوای بهشت
گدا که دامن صاحب کرم رها نکند	ز درگه کرمش دست التجا نکشم
از آنکسی که رضا را زخود رضا نکند	به نزد حق نبود هیچ طاعتی مقبول
کجا به گفته خود چون تویی وفا نکند	شها به زائر خود داده ای تو وعده لطف

### کمک به درمانده در سفر

مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علیه در کتاب فوائد الرضویة می نویسد شیخ مهدی ملا کتاب که آرزو داشت در راه مکه بمیرد و به آرزوی خود رسید شیخ علی نامی گفت در سفر زیارتی حضرت رضا علیه السلام من امین خرج سفر بودم که پس از چند روز زیارت تمام شد کسی را هم که از او وجهی قرض کنیم نمی شناختم یک روز پس از نماز زیارت در حالی که شیخ دست به دعا برداشته بود شخصی را دیدم در کنار شیخ ایستاده کیسه پولی در دست شیخ نهاد شیخ به او گفت اشتباه کردی منظور من این بود که کیسه مال دیگریست. اما آن شخص گفت (اما علمت ان لکل امام مظهر و ان الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام متکفل لحوال القربا) مگر نمی دانی که بر امام مظهر صفات از صفات الهی است و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام متکفل لحوال غرباست. این کیسه از طرف او به تو رسیده است. شب موقعی که همسفری ها جمع شده سفره پربری دیدند تعجب کردند سوال کردند من قضیه را شرح دادم که گفتم در آن کیسه سیصد اشرفی بود و لذا آن حضرت به همین جهت معروف ضامن غریبان است. چنانکه در مفاتیح نقل نموده (اللهم انی اسئلك بحق ولیک الرضا علی بن موسی علیه السلام الا سلمتی به فی جمیع اسفاری فی البراری و البحار و القفار و الاودیة و الفیا فی من جمیع ما اخافه و احذره انک رئوف الرحیم) خدایا تو را به ولایت حضرت رضا علیه السلام قسم می دهم که مرا سالم بداری در تمام سفرها یم در بیابان ها و دریاها و صحراها و دره ها و جنگلها از آنچه می ترسم.

ای که سلطان خراسان وشه ارض و سمائی	شاه اورنگ قفا خسرو اقلیم رضایی
به خدا گویمت اما به صفات و به جلالت	عقل حیران شده گوید نه خدائی نه جدائی
قادری سازی اگر عزل شهی را ز مقامش	یا دهی افسر سلطانی عالم به گدائی
خطه توس شد از یمن تو چون وادی ایمن	مشهد از نور تو چون سینه سینا به سنایی
گو به موسی که بیا رفت دگر لن تزرانی	نظری کن به خدا اگر بودت شوق بقایی
همچو حق بود نهران روی تو در پرده غربت	حق عیان گشت ز رخسار تو از سر خفایی

### جایگاه حق و باطل

محمد بن عبد الله حاکم نوغان نقل کرد دو نفر از شهر ری از طرف بعض سلاطین ماموریت داشتند که به بخارا نزد امیر نصر بن احمد که سوم پادشاه ساسانی بود و سال 331 قمری فوت کرد بروند. یکی از آنها اهل ری بود و شیعه مذهب و دیگری اهل قم بود و ناصبی مذهب. بین راه به نیشابور رسیدند. شیعه مذهب به ناصبی گفت حال که به اینجا رسیدیم خوبست به مشهد و زیارت حضرت رضا علیه السلام برویم. گفت ما مأموریتی داریم سزاوار نیست به کار دیگری پردازیم چون برگشتند برابر مشهد طوس رسیده شیعه گفت اکنون که ما به اینجا رسیده ایم برویم زیارت ناصبی گفت من راضی نیستم که از شهر خود سنی بیرون آمده و رافضی برگردم. ولی شیعه مذهب الاغی سوار شد و خود را به مشهد زیارت رساند به این صورت که وقتی رسید شب بود و درها را بسته بودند زیاد از کلید دار خواهش کرد در را باز کند تا شب را در آن مکان مقدس به زیارت و دعا پردازد کلید دار کلید را به او داد گفت وارد حرم شدم نماز خواندم و به زیارت مشغول شدم بعد شروع به تلاوت قران کردم می شنیدم صدای دیگری را که به همان نحوی که من می خواندم می خواند گوش دادم متوجه شدم صدا از قبر مطهر است. تا رسیدم به این آیه سوره مریم (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً) ولی شنیدم صدای آن حضرت را که به جای نسوق (يُسَاقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً) خواند ولی از قراء بسیار ی پرسیدم، یکی از آنها گفت بله رسول خدا خواند. به هر حال آن مرد شیعه مذهب که به فکر خباثت آن مرد ناصبی بود باید این سوره را بخواند و به این آیه که به وضوح جایگاه حق و باطل را ارائه داده برسد.

در آتش غضب حق شود ورا منزل

بدانکه گر نشود از کسی رضا راضی

اگر از لجه عصیان نجات می طلبی      به غیر باب رضا نیست مر تو را ساحل

### شفای مرض غیر قابل علاج

حاج احمد تبریزی قالی فروش که در سرای محمدیه مشهد مقدس حجره داشت گفت همسرم یک سال بعد از ازدواج به مرضی مبتلا شد و اطبا از معالجه آن عاجز ماندند. طوری او را حمله می گرفت که قدرت برخاستن نداشت او را با دو زن به مشهد فرستادم و خود برای سرپرستی اطفال که در غیاب مادر بی تایی می کردند ماندم. یک شب که دخترم را خوابانده و پسرم بهانه مادر داشت درب خانه به صدا در آمد در را باز کردم دیدم چند نفر از خدام حرم بودند که گفتند بیا زوجه ات را از حرم بیرون بیا که شفا یافته از او جریان را پرسیدم گفت وقتی مرا به حرم قسمت زنانه رساندند با چشم گریان گفتم آقا اگر مرا شفا ندهی سر به بیابانها میگذارم در آن حالت بی حالی سید بزرگواری که عمامه سبز به سر داشت فرمود چرا اینجا نشسته ای گفتم می خواهم شفا بگیرم فرمود مریض نیستی برخیز به منزل برو بچه هایت در خانه گریه می کنند ناگهان برخاستم و خود را سالم دیدم که گویا هیچ دردی ندارم. ( خلاصه شده از کتاب کرامات حضرت رضا علیه السلام)

خواهی که ترا درد به درمان برسد	یا اینکه شب هجر به پایان برسد
کن جهد و بزن دست به دامن رضا	تا سختی تو زود به درمان برسد

### شفای دختر فلج

غلامحسین جابوری یکی از قراء اطراف کاشمر گفت یک شب در خانه ما اتفاقی افتاد که دخترم از هول و ترس دست راستش از حرکت افتاد او را از قریه خود به کاشمر آوردم. پزشک معالج او نتوانست کاری کند لذا او را به مشهد آورده نزد پزشک آلمانی بردم آن پزشک گفت چشمت را ببند انگشت به هر جای بدنت می گذارم بگو کجاست دخترم همه را جواب داد ولی دست که روی دست راستش گذاشت اظهار درد نکرد پزشک گفت این دست مرده است و قابل علاج نیست مگر امامانتان او را علاج کنند. ناگزیر او را به آستان مقدس بردیم. من برای نماز ظهر و عصر جلو مسجد و او به مسجد زنانه رفت. ناگاه دیدم دخترم آمد. گفت حضرت مرا شفا داد و گفت سرم را روی زانو گذارده بودم دیدم سید بزرگواری با لباس سیاه و عمامه سبز و نورانی دست شل شده مرا به ضریح کشید و از سر شانه تا انگشتانم دست کشید و فرمود دست تو عیبی ندارد. از جای برخاستم و دانستم مورد لطف حضرت رضا علیه السلام گردیده است. روز نهم شوال 1343

کسی قدم به حرم بی مدد نخواهد زد      بدون واسطه دم از احد نخواهد زد  
 گدای کوی رضا شو که این امام رئوف      به سینه احدی دست رد نخواهد زد

### شفا از طیب مداوم

سید اسماعیل حمیری در کتاب آیات الرضویه می نویسد فاطمه دختر فرج الله جوینی پس از وضع حمل بیمار شد و به تب مداوم مبتلا گردید. پزشکان سبزوار هر چه کوشیدند نتوانستند تب او را از 37 تا 40 پایین بیاورند. من او را به مشهد نزد دکتر مؤید الاطبا بردم اثری ندیدم نزد دکتر آلمانی بردم پس از معاینه گفت دست کم یک سال باید تحت معالجه قرار گیرد و پس از بیست روز هم مرضش شدت یافت به طوری که زمین گیر شد لذا برای توسل به حرم مطهر مشرف شدیم. دخترم از روز پنج شنبه همراه زنی حمام رفته عصر به حرم مشرف شد شفا یافته برگشت و گفت روز قبل بعد از توسل خواب دیدم سید بزرگوار نورانی با عمامه سیاهی و قرص نانی زیر بغل داشت آن نان را به یک طرف گذاشت و به زن سید که پرستار من بود فرمود این نان را بردار و از نظرم پنهان گردید. همین که بیدار شدم قدرت نشست و برخاست در خود یافتم و تبم قطع گردید. به لطف و عنایت آن حضرت سلامت خود را باز یافتم. (از کتاب کرامات حضرت رضا علیه السلام)

با تو پیوستم و از غیر تو دل ببریدم      آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش  
 به عنایت نظری کن که من دل شده را      نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش  
 آخرای پادشه حسن و ملاحظت چه شود      گر لب لعل تو ریزد نمکی بردل ریش

### شفای زنی مفلوچه

روز دهم رجب 1132 زنی از پا فلج اهل دهنو یکی از روستاهای اطراف مشهد که دو سال زمین گیر بود آوردند به حرم مطهر رساندند. این زن گفت چون چشمم به ضریح افتاد شخص سفید پوشی را دیدم آب روی قفل ضریح می ریزد گفتم قدری از این آب به من مرحمت فرمایید تا با آن شفا یابم. فرمود این آب را برای تو تبرک می کنم. گرفتم و آشامیدم فوراً بهبود یافتم. زنهایی که در حرم حالت قبلی من را دیده بودند ریختند لباسهایم را پاره کردند.

ز بارگاه رضا نارضا نخواهی رفت  
بیا بیا که به مقصود می شوی نائل  
به نزد قبر رضا چشم دل گشا و ببین  
که گاه فوج ملک صاعدند و گاه نازل

### با توسل به حضرت رضا علیه السلام به وصال رسید

شیخ محمد کفشدار روحانی از موثقین اهل منبر مشهد از دوست خود نقل می کند هنگام تحویل سال نو در حرم بودم جوانی پهلوی من نشسته بود گفت هر چه می خواهی از این بزرگوار بخواه چون جوان به کلی متجدد بود خیال کردم از روی استهزا این حرف را می زند گفت خیال نکنی از روی استهزا می گویم من از این بزرگوار معجزه ای بزرگ دیدیم و آن این است که من اهل کاشمر به قصد زیارت مشرف شدم در حرم چشمم به دختری افتاد که با مادرش همراه بود. به محض دیدن او سخت شیفته و عاشق او شدم رفتم جلو ضریح با چشم گریان عرض کردم یا رسول الله من این دختر را از شما می خواهم و از شدت گریه بی حال شدم وقتی به خود آمدم نماز مغرب و عشا را خواندم و گفتم آقا دست از شما بر نمیدارم تا به مطلب خود برسم حرم خلوت شد من هم بیرون آمدم در کفشداری یک نفر به من گفت میرزا نصر الله کاشمیری تو هستی گفتم بله گفت بیا برویم. بی اختیار حرکت کردم مرا به خانه بسیار خوبی برد به برادر زنش گفت بعد از ظهر خواب دیدم هم شیره تو با دخترش به حرم رفته اند یک نفر گفت حضرت رضا علیه السلام تو را می خواهد دخترت را به تزویج او در آر. بیدار شدم نوکر خود را فرستادم کفشداری او را پیدا کرد و آورده و او همین آقایی است که اینجا نشسته تو را طلبیدم بینم رای تو چیست گفت جایی که امام فرموده من چه بگویم . بالا خره به مرحمت حضرت رضا علیه السلام به مقصود رسیدم.

آن امامی که بود برسر عالم چون تاج  
همه عالم هستی به وجودش محتاج  
نه عجب آنکه میان همه اعجاز و کرم  
گاه تسهیل ز لطفش بشود امر زواج

### شفای افلیج

زنی به نام سلطنت دختر محمد گفت هر دو پای من به شدت به درد آمده بود به خصوص پای راست و اطبا هم نتوانستند علاج کنند و به زحمت با پای چپ حرکت می کردم شب جمعه شوال بیست و یک 1343 با مادر شوهرم به قصد حرم حضرت رضا علیه السلام حرکت کردیم تا اینکه فاصله منزل تا حرم نزدیک بود از ظهر تا غروب در راه بودیم . به حرم مطهر رسیده با چشم گریان عرض کردم یا مرگ یا شفا. شب جمعه بود بعد از

تضرع خوابم برد خواب دیدم به خانه برگشته و برای شوهرم نقل می کنم که حرم حضرت رضا علیه السلام پر بود از سادات همه عمامه سبز به سر داشتند در این اثنا مادر شوهرم را دیدم پشت گردنم زد اینجا برای شفا گرفتن آمدی یا خواب؟ بیدار شدم مادر شوهرم را ندیدم ولی از جا برخاستم در حالیکه شفا یافته بودم و دوان دوان کسان خود را از خبر شفا یافتنم مطلع کردم.

### با اعتراض شفای خود گرفت

سید رضا موسوی ساکن گرگان گفت همسرم سید علویه نه ماه تمام به مرض مالاریا مبتلا بود پزشکان از معالجه اش مایوس شدند. لذا به مشهد آمدم. و بهترین دکتر به نام دکتر غنی سبزواری را اختیار کردیم. او هم با همه دقت و معاینات و دارو عاجز ماند و گفت چه کنم مرض بسیار مزمن است. همسرم گفت حال که این طور است مرا به گرگان ببر ولی من بدون توجه به درخواست او سحرگاه رو به حرم نهادم. و دیوانه وار بدون اذن دخول و عصبانیت ضریح را گرفتم عرض کردم چهل روز است استدعای شفا نمودم توجهی نفرمودید با چشم گریان عرض کردم به جده ات زهرا علیها سلام اگر آقایی نفرمایی به جدم موسی بن جعفر شکایت می کنم و از حرم بیرون آمدم نصف شب علویه بیدار شد گفت برخیز آقا تشریف آورده اند. بلند شدم کسی را ندیدم ولی همسرم را سالم دیدم که گفت پنج نفر به بالینم آمدند یکی از آنها عمامه سبز داشت و بقیه کلاهی آنها هر یک معایناتی کردند ولی آن معمم دست مبارکش را دراز کرد نبض مرا گرفت فرمود حالش خوب است و مرضی ندارد آن چهار نفر که پزشک بودند خداحافظی کرده و رفتند. به هر حال مریض من مورد عنایت ان حضرت قرار گرفت.

آسمان بھر تو بر پا و زمین یافت ثبات	ای شهنشاه خراسان شه معبود صفات
قدسیانند نویسند برایت حسنات	منشیان در دربار تو ای خسرو دین
تا نباشد به کفش روز حساب از تو برات	شرط توحید تویی کس نرود سوی بهشت

### شفای دختر کور

دختری به نام نجیبه اهل قریه ماهان از قرا کوهپایه شهر مشهد نابینا شد و قبل از نابینایی نامزد پسر عمه اش بود لکن بعد از کوری راضی به ازدواج با او نمی شد. لذا دختر پریشان حال و غمناک بود شبی خواب می بیند شخص سفید پوشی گفت بیا به شهر تو را شفا می دهم. بیدار شده در حرم مطهر متوسل گردید. ناگاه دید



شخصی طرف بالا سر می فرماید چشم باز کن ترا شفا دادیم . آن دختر چشم باز می کند، همه جا را روشن می بیند.

حل کرده از او است جمله آسان	حلال مشاکل است آن سان
از یک نظرش رسد به درمان	دردی که علاج ناپذیر است
از بقعه وی شود نمایان	انوار جمال کبریائی

### برای شفای افلیج نقاره زدند

شب جمعه اول ذیقعد 1318 جوان افلیجی اهل تبریز به نام سید علی شفا یافت و نقاره زدند و در روزنامه خراسان شماره 3692 عکس آن به این شرح درج گردید و بازاریها جشن گرفتند. این جوان به نام سید علی اکبر گوهری سنش حدود بیست سال اهل تبریز و عطر فروش بود. گفت من از کودکی به تشنج اعصاب مبتلا بودم با توصیه پزشکان به بیمارستان فیروز آبادی تهران و حدود پنج ماه هم در بیمارستان چهارزی بستری بدم پس از معالجات فراوان بدون نتیجه که حتی با عصا هم نمی توانستم حرکت کنم به تبریز برگشته دکان عطاری و خانه و زندگی را فروخته خرج معالجه کردم که باز بی نتیجه بود. به تهران در بیمارستان شوروی مراجعه کردم و آنجا هم بعد از معاینات گفتند برای همیشه پای تو فلج خواهد ماند به تبریز برگشته به دکتر منصوری مراجعه کردم او هم بعد از معاینه تأیید کرد که فلج من همیشگی خواهد بود. عید نوروز بود همه غرق شادی اما من با دلی شکسته به منزل یکی از دوستان رفته نظرات اطبا را گفتم او گفت اما به طیب واقعی مراجعه نکردی برای معالجه قطعی به حضرت رضا علیه السلام متوسل شو. من به سوی مشهد حرکت کرده و پنج شنبه وارد مشهد شدم و با هر زحمت پس از غسل زیارت به حرم رفتم یکی از خدام حرم مراقب من بود که زیر دست و پا لگد نشوم. به زحمت خود را به نزدیک ضریح رسانده و با شدت به گریه پرداختم در حالت اغما و بیهوشی نوری به نظرم رسید که از آن صدای بلند شد و گفت سید علی اکبر بلند شو خدا تو را شفا عنایت فرمود همشهریان من مرا خدمت آیت الله سبزواری بردند و شهادت به مرض و شفای من دادند و آستان قدس رضوی برای اطلاع مردم از این معجزه نقاره خانه را به صدادر آورده و من با عنایت آن حضرت شاد و خوشحال و شفا یافته به تبریز باز گشتم.

ای که هستی همه اوصاف خدا را مرآت	ای که هستی به صف هست کمال الآیات
ساعتی خدمت قبر تو ایا سبط الرسول	بہتر از زندگی خضر و ہم از آب حیات
خوشت از زندگی و سلطنت جاوید است	دادن جان به سر کوی تو هنگام ممات
گرد و خاک حرمت توشه قبر است مرا	کہ تن پر گنہم را کشد اعلا درجات

### شفای طفل

روز 23 ربیع الثانی 1132 زنی از منطقه باخرز اطراف خاف از توابع مشهد مقدس طفل بیست و دو ماهه که دستش شل و بی حرکت بود به حرم آورد دستهای او را چون به قفل ضریح مقدس گذاردند بهبودی حاصل شد و شفا یافت.

چرا شفا ندهد دست طفل را حضرت                      کہ هست معدن لطف و کرامت و نعمت

### با توسل به حضرت رضا علیه السلام مادر دختر گمشده اش را یافت

یکی از افاضل سادات و صلحا نقل کرد حدود سال 1080 ترکمنها به زوار مشهد حمله و غارت کردند و زنهای را اسیر کردند از جمله دختری را بردند که مادرش غیر از او فرزندی نداشت و دائم در فراق او می سوخت برای نجات و پیدا شدن دخترش به مشهد رفت و متوسل به حضرت رضا علیه السلام شد از طرفی آن دختر را به تاجری اهل بخارا به عنوان کنیز فروختند او دختر را به بخارا برد در بخارا شخص صالحی خواب دید در دریای عظیمی غرق شد و دختری او را نجات داد. فردا با فکر آن خواب به حجره تجاری رفت و شخصی وارد شد و گفت من کنیزی برای فروش دارم تا آن تاجر چشمش به دختر افتاد دید همان دختر نجات دهنده او در خواب است. دختر را خرید و از اصل و نسب او پرسید و دانست با ایمان و شیعه است به او دلداری داد و گفت اندوهگین مباش من چهار پسر دارم هر کدام را خواستی می توانی به او شوهر کنی گفت به آنکه مرا به مشهد زیارت حضرت رضا علیه السلام ببرد. به بکی از آن ها شوهر کرد و در راه مریض شد و شوهرش به هر زحمتی او را به مشهد رساند ولی میدید از عهده پرستاری او بر نمی آید متوسل به حضرت رضا شد در راه حرم در

مسجد گوهر شاد پیرزنی را دید گفتم مادر من شخصی غریبم زن بیماری دارم که از پرستاریش عاجز شده ام بیا و برای رضای خدا پرستاری او را به عهده بگیر گفت برای خوشنودی امام می آیم. او وارد منزل شد بالای سیر مریض رفت ناگاه با کمال تعجب دید دختر خودش است در رختخواب هر دو اشک شوق ریختند و همدیگر را بوسیدند و مادر نتیجه توسل به حضرت رضا علیه السلام را دید و خدا را شکر کرد.

بندگی به دربار رضا دین من است      روفتن خاک ره زائرش آئین من است

شکر الله که مقیم سر کوی شه طوس      مهروی نقش به این سینه بی کین من است

### شفای دختر نابینا

روز ششم رجب 1132 دختری نه ساله نابینا را خویشاوندانش از باخرز به زیارت آوردند پس از تشریف ناگاه چشمهای او روشن و بینا می شود. چون خبر به تولیت آستان می رسد نقاره شادی را به صدا در می آورند.

چرا که شاد نباشد ازین همه الطاف      که گشته در حرم او زمعجزش آلاف

همان حرم که ز عزو شرافتش دائم      کنند انس و ملک با خلوص خاص طواف

### پزشک اقرار می کند

در جلد اول بحر الکلام صفحه 138 جریان شفا یافتن زنی را به خط دکتر لقمان الملک نقل می کند. (تقدیم به حضور مبارک حضرت مستطاب حجت الاسلام آیت الله الارضین آقای حاج شیخ عبد الکریم حائری)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوة على اشرف خلقه محمد المصطفى و افضل السلام على حجة و مظاهر قدرته الائمة الطاهرين و اللعنة على اعدائهم و المنكرين لفضائلهم و الشاكين في مقامهم العالیه الشامخة.

شرح اعجازی که راجع به یک نفر مریض ظهور نموده به قرار زیر می باشد:

این مخدره تقریباً بین سن 44 یا 46 و متجاوز از یک سال است مبتلا به مرض رحم بوده که بنده مشغول معالجه بودم و ورم شدت می نمود. مشار الیه را به مریض خانه آمریکاییها فرستادم. مادام کپی و سایر خانمهای پزشک

تشخیص زخم رحم دادند که باید جراحی شود. برای تکمیل تشخیص نزد مادام اخانوف روسی فرستادم و به هم چنین نزد پرفسور اکویانوس و مادام اکویانوس، همگی تشخیص سرطان دادند و غیر قابل علاج، غده زیر شکم به اندازه یک انار موجب حبس البول، پستانها متورم و خواب و خوراک به کلی از مریض سلب شده بود. او را به بیمارستان رضوی بردیم بنا شد رحم را به کلی در آوردند مریض گفت یا سالم می شوم یا می میرم در هر دو حال راضیم. نوبت بیمارستان برای جراحی هفته بعد بود ولی او بعد از یک هفته سالم و شاداب به مطب آمد و گفت گفتار ناامید کننده پزشکان موجب شد متوسل به حضرت رضا علیه السلام شدم و یک هفته مجلس روضه خوانی و توسل به موسی بن جعفر پیدا کردم. شب هشتم خواب دیدم خانمی از دوستان که شوهرش از خدام آستان قدس رضوی است مقداری خاک به من داد گفت از میان ضریح مقدس آورده ام به شکمت بمال در عالم خواب به شکم مالیدم. در همان عالم خواب دخترم گفت بر خیز دکتر لقمان سواره آمده می گوید می خواهم او را نزد دکتر بزرگ ببرم همراه او رفتم وجود مبارک امام زمان را دیدم که جمعیت زیادی پشت سرش بودند. دست مبارکش را گرفتم یا حجّه بن الحسن به داد من برس استغاثه کردم. فرمود برخیز تو خوب شدی مرض نداری. پس از این قضیه مادام اکویانوس باز مریض را معاینه کامل نمود اثری از رحم پستانها ندید از همان ساعت خواب و خوراک مریض به حال صحت برگشت و سؤ هضمی مزمن هم که داشت به کلی رفع شده است. (الاقل العاصی دکتر عبدالحسین لقمان الملک)

### شفای مرض استسقاء

در جلد سوم رایت راهنما دانشمند جلیل القدر آقای سید علی علم الهدی می نویسد دوستم شیخ عبدالرحیم را در ماه ذیحجه 1341 بعد از ظهر در مسجد گوهر شاد پریشان حال دیدم. گفتم چرا غمگینی گفت همسرم دارای مرض استسقااست (تشنگی دائم) سه مرتبه در بیمارستان آمریکایی آب شکمش را تخلیه کردند باز آب آورده و به نفس تنگی سخت مبتلا شده است. امروز پزشک پس از دیدن مرضش علاج ندارد. زود او را از اینجا ببر ممکن است شکمش پاره شود ترسان ترسان او را با درشکه به منزل بردم. اکنون از ناله دلخراش او از خانه بیرون آمدم. چند روز بعد او را دیدم به خیال اینکه زوجه اش از دنیا رفته به او تسلیت گفتم. گفت او زنده است و حضرت رضا علیه السلام او را شفا داده. گفتم چگونه؟ گفت همان روز که از شما جدا شدم به حرم حضرت رضا علیه السلام رفتم و تا صبح توسل کردم. صبح که به خانه رفتم یقین به مرگ همسرم داشتم پرسیدم جنازه اش کجاست. مادر زنم گفت لب حوض نشسته، نگاه کردم گفتم بتول تویی کو آن شکم و آن حالت؟

گفت دیشب به حضرت رضا علیه السلام توسل پیدا کردم هنگام سحر خواب دیدم آن حضرت وارد شد دست مبارکش را تا پایم کشید فرمود برخی مرضی نداری بیدار شدم کسی را ندیدم ولی اتاق معطر بود.

در صف محشر پناهگاه ندارد	ای شه طوس آن که با تو راه ندارد
روشنی طلعت تو ماه ندارد	هیچ شهی چون تو عز و جاه ندارد

\*\*\*\*\*

من ز جوار تو دوری نتوانم	ای ولی حق تویی چون روح و روانم
گوشه ابروی توست منزل جانم	هجر تو چون می برد ز تاب و توانم
دست و دلت زین جهان ز خشک و زترشوی	بهتر از این گوشه پادشاه ندارد
خاک حریم رضا به آب بصر بشوی	روی امید از تمام جن و بشر بشوی
هر که در این آستانه راه ندارد	گو برو آستین به خون جگر بشوی

### شفای مرد کور

در کتاب رایت رهنما آقای علم الهدی می نویسد مشهدی محمد ترک سالها به نماز جماعت من حاضر می شد او به درد کوری مبتلا گشت و می دیدم بچه ای دست او را گرفته و به فقر و پریشانی زندگی می کند. یک روز او را با چشم بینا دیدم که به سرعت راه می یرفت. گفتم مشهدی تو که کور بودی جریان چیست؟ گفت یک روز در منزل وارد شدم زخم را گریان دیدم علت را پرسیدم. گفت با زن صاحب خانه گفتگویی پیش آمد زن صاحبخانه گفت اگر خدا دوستمان داشت ما به پریشانی شما هم به کوری مبتلا نمی شدید. من با شنیدن این سخن به شدت ناراحت شدم با عصبانیت به حرم مشرف شدم و فریاد زدم. آیا جدت علی و حسین را کشتم. من چشمم را می خواهم. یکی از خدام گفت این قدر داد نزن موقع نماز است. من نماز مغرب و عشا را خواندم باز شروع به ناله و استغاثه کردم. ناگاه یکی گفت این سگ هر چه فریاد میزند حضرت رضا علیه السلام جواب او را نمی دهد. این سرزنش بیشتر دلم را شکست. جلو رفتم سرم را محکم به ضریح کوفتم تا هلاک شوم ناگاه حالت ضعفی به من دست داد در این حال از یکی شنیدم که گفت چه می گویی؟ اگر چشم می خواهی به تو

دادیم. از وحشت آن صدا سر بلند کرده نشستیم دیدم همه جا را میبینم. از شدت شوق باز سرم را به ضریح کوبیدم در آن حال دیدم ضریح شکافته شد و آقایی ایستاده و تبسم کنان به من مینگرد. به من فرمود محمد باز چه می گویی، چشم خواستی به تو دادیم. آن بزرگوار قد بلند، چشمانی درشت و محاسنی گرد، لباسی سفید و شال سبز به کمر و تسیحی که می درخشید در دست داشت. با خود می گفتم چرا مردم متوجه آن حضرت نمی شوند. و فرمود به بی بی بگو این قدر گریه نکند گریه او دل ما را می سوزاند. خادم حرم که مرا دید شفا یافتم مردم متوجه شدند و ریختند لباسهایم را پاره کردند. از حرم بیرون آمدم کفشدار مرا سالم و بینا دید من خوشحال بودم ولی فکر کردم دست خالی به خانه ای که بچه هایم گرسنه اند چگونه بروم. از همانجا توجه به قبر مبارک کرده عرض کردم آقا چشم به من دادی گرسنگی خود و بچه هایم را چه کنم. ناگاه دیدم دستی پیدا شد و چیزی در دستم گذاشت. اسکناس ده تومانی بود. نان و خوراکی خریدم. در راه همسایه مرا دید که شفا یافتم گفتم کجا می روی گفت مادرم مریض است عقب دکتر می روم قدری از آن نان به او دادم گفتم به مریض بده، عطای حضرت رضا علیه السلام است. صبح همسایه را دیدم گفت با همان یک لقمه نان مریضم شفا یافت.

کجا روم که به جز در گهت پناه ندارم      جز آستانه لطفت گریز گاه ندارم

### تشویق به نوشتن تفسیر قرآن

مرحوم سید عبدالحسین طیب از علما برجسته و مورد قبول مردم اصفهان بود. ایشان تفسیری در قرآن نوشت به نام اطیب البیان در 14 جلد که علت نوشتن این تفسیر خوابی است به این شرح، ایشان فرمود در عالم رویا دیدم در اصفهان در محله بید آباد کنار نهر بابا حسن ماشینی توقف کرد که راننده اش را نمی بینم ولی حضرت رضا علیه السلام را دیدم که طرف دیوار ماشین روی صندلی نشسته و حضرت بقیه الله در جنب دیگر میان این دو بزرگوار جوانی خردسال نشسته بود که او را نشناختم من زانوی مبارکش را که از پشت شیشه ماشین بوسیدم و به چشم کشیدم. سپس به جد بزرگوارشان حضرت رضا علیه السلام فرمودند زائران شما زیاد شده اند. بر آوردن حوائج همه آنها مشکل است. حضرت فرمود مانعی ندارد. بعد امام زمان علیه السلام پیاده شد و با هم به مسجد سید آمدیم. عرض کردم از من راضی هستید فرمود بله، بعد فرمود می خواهم کتابی در تفسیر بنویسم به تو محول می کنم. فعلا هزار تومان وجه آن موجود است. من با شادی از خواب بیدار شدم و مشغول نوشتن تفسیر شدم. صبح جمعه که جلسه تفسیر داشتم خواب را گفتم صاحب منزل هزار تومان داد که صرف خرید کاغذ شد. مدت دو سال که تفسیر را نوشتم شبی در رویا حضرت ولی عصر را دیدم پرسیدم آقا از این تفسیر راضی هستید فرمود بله عرض کردم امضاء بفرمایید حضرت یک نقطه زیر آخرین خط تفسیر گذاشتند که

نوری از آن صاعد گردید. لذا تفسیر اطیب البیان تفسیر مورد قبول و توجه وجود مبارک امام زمان است که به امر ایشان نوشته شده است. خداوند بر علو درجات آیت الله طیب بیافزاید و ما را توفیق استفاده از آن تفسیر عنایت فرماید.

من دست زخم در این فرا پستی	بر دامن شاه عالم بالا
از بحر نخست گوهر هشتم	دریای چهار لؤلؤ لالا
گردون چهار اختر خاتم	کاین چهار چو گوهرند و او خاتم
سلطان سما و روح ارض تن	قیوم چهار اُمّ و هفت آباء
او جان و جمیع ما سوی پیکر	او کل و جمیع ما سوا پیکر
بگذشته از آن که عَلمَ الإنسانَ	ما لَمْ یَعْلَمْ ستایمش زان سان

### نجات گمشدگان

محدث نوری در درالسلام چنین نقل می کند یکی از خدمتکاران حضرت رضا علیه السلام نقل میکند شبی در درالحفاظ خوابیده بودم. ناگاه در خواب دیدم درب حرم باز شد خود حضرت رضا علیه السلام از حرم بیرون آمد و به من فرمود برخیز و بگو مشعلی بالای گلدسته ببرند و روشن کنند زیرا جماعتی از اعراب بحرین به زیارت می آیند. راه را گم کرده اند. از خواب بیدار شدم و سر کشیک را خبر کردم. با یکدیگر مشعل دار را صدا زدیم در حالی که برف می بارید مشعلی روی گلدسته روشن کردیم و متولی را خبر دادیم و با جماعتی مشعل به دست از شهر بیرون آمدیم و به زوار رسیدیم. آنها در بیابان در شدت سرما سرگردان بودند. گفتند ما در شدت برف و طوفان راه را تشخیص نمی دادیم. و تن به مرگ دادیم و شروع به گریه و زاری نمودیم. در میان ما مرد صالحی بود در حال خواب و بیدار سر بلند کرد و گفت حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردم فرمود برخیزید دستور داده ام مشعل روشن کنند شما به سمت مشعل حرکت کنید. تا اینجا که شما به ما رسیدید. متولی آنها را به خانه برد و پذیرایی کرد.

ای نفست چاره درماندگان	جز تو کسی نیست کس بی کسان
چاره ما ساز که بیچاره ایم	گر تو برانی به که رو آوریم

یار شو ای مونس درماندگان  
چاره کن ای چاره بیچارگان  
پیش تو با ناله و آه آمدیم  
مُتَعَذِّر از جُرم و گناه آمدیم

### شفای بانوی افلیح

روز بیستم صفر 1116 زنی از اهل زو رآباد اطراف مشهد که هر دو پای او شل بود او را به صحن عتیق نزد پنجره فولاد که پشت سر مبارک است آوردند. چون او را به زمین گذاشتند با نظر لطف حضرت رضا علیه السلام شفا یافت به پا خاست و با پای خود به حرم مشرف گردید.

تفاوتی نکند حاجت و نیاز از کیست  
و یا نیازمند کجا و نیاز او از چیست  
ز راه لطف کند حل مشکلات رضا  
که در سجیت کرمش شبهه نبود و شک نیست

### شفای زبان لال

شفای سید جعفر نامی در 28 ربیع الاول 1331 چنانچه سید حمیری فرمود در قریه عنبران مشهد در اثر غسل با آب سرد در زمستان به جنون مبتلا شدم. گر چه این مرض به لطف الهی نجات پیدا کردم ولی زبانم لال شد. پس از مدتی به بیمارستان انگلیسی مراجعه کردم. پزشک گفت باید کاسه سر را برداشته تا با معاینه مرض تشخیص داده شود. بسیار متوحش شده به حرم مطهر پناهنده شدم. کفش دار صحن مرا می شناخت و از لال بودنم خبر داشت. پس از در آوردن کفشها حالتی در خود دیدم که نمی توانستم قدم از قدم بردارم گویا مرا به ریسمان بسته اند. ناگاه صدائی شنیدم. بگو بسم الله الرحمن الرحیم. والده ام کجاست؟ فریاد کردم و همین را گفتم دیدم والده ام پیش من است. تا دید زبانم باز شده دست به گردنم انداخت مرا بوسید. گفتم مادر جان کجا بودی. فرمود پشت پنجره فولاد شفای تو را از حضرت رضا علیه السلام می خواستم. سید گفت مردم لباس مرا پاره کرده و متولی آستان قدس و حکومت وقت شاهزاده تیر الدوله هر یک پنج تومان به من دادند.

گر جان طلبی بکوی جانانه بیا  
از عقل برون شو و چو دیوانه بیا  
شمع رخ دوست در خراسان سوزد  
ای سوخته دل بسان پروانه بیا

### اداء قرض



تاریخ پنجم ربیع الثانی 1331 شب جمعه بانویی علویه اهل زهد و تقوا مبلغ دوازده تومان بدهی داشت که به جهت تنگدستی قادر به اداء آن نبود. در حرم حضرت رضا علیه السلام توسل پیدا کرد. خوابش برد در خواب ندایی به گوشش رسید، شب جمعه دیگر بیا قرضت را ادا می کنم. شب جمعه دیگر مشرف شد. پس از خواندن دعای کمیل و انتظار مرحمتی حضرت حرم نسبتا خلوت بود. عرض کرد امشب شب موعود است، وعده شما خلف ندارد. ناگاه قندیل طلاها که به هم متصل بودند به هم خورد و یکی از آنها فرود آمد. بر زانوی آن زن رسید ناظرین تعجب کردند. خبر رسید به تولیت مرتضی قلی خان طباطبایی. آن علویه را طلبید و وجهی به او داد و قندیل را گرفت. لکن علویه محترمه بیشتر از دوازده تومان برنداشت و گفت بیش از این احتیاجی ندارم.

ما بدین درگه به امید گدایی آمدمیم	بنده هستم و به درگاه خدایی آمدمیم
خسته دل بر بسته پا بشکسته دست آشفته حال	سوی این در با همه بی دست و پایی آمدمیم
هر که سر بر خاک این در سود چون حاجت رواست	ما به امیدی پی حاجت روایی آمدمیم

### شفای مرد افلیح

کربلایی رضا پسر حاج تبریزی می گوید هشتم جمادی الاولی 1334 از کربلا به عزم زیارت حضرت رضا علیه السلام رو به راه نهادم تا رسیدم به ایوان کیف مبتلا به تب و لرز گردیدم و پای چپم خشک گردید. در همان ایوان کیف دو ماه توقف کردم و هر چه از نقد و غیر داشتم تمام شد. و از علاج مایوس شدم و با دو عدد چوب زیر بغل راه افتادم. گاهی بعض مسافرین از روی ترحم مرا سوار می کردند تا پس از شش ماه وارد مشهد شدم. چوبها را در کفشداری گذاشته و به زحمت خود را به حرم و بالا سر شریف گردن خود را با شال به ضریح مقدس بسته و نالیدم. و در شدت گریه خوابم برد. در عالم خواب فهمیدم سید بزرگواری سه مرتبه دست به پای خشکیده ام کشید و فرمود برخیز کربلایی رضا پایت را شفا دادیم عرض کردم به حق خدا و پیغمبر بگو کیستی. فرمود من حضرت رضا علیه السلام هستم تا شنیدم دست دراز کردم دامن حضرت را بگیرم بیدار شدم و شروع به صلوات نمودم. به هر حال عنایت آن حضرت شفا یافتم.

چه شود ز راه وفا اگر نظری به جانب ما کنی	که به کیمیای نظر مگر من و قلب من طلا کنی
یمن از عتیق تو آیتی چمن از رخ تو روایتی	شکر از لب تو حکایتی اگرش چو غنچه تو و اکنی
بنما ز پسته تبسمی بنما ز غنچه تکلمی	به تبسمی و تکلمی همه دردها تو دوا کنی

تو شه سریر ولایتی تو مه منیر هدایتی      چه شود شها به عنایتی نگهی به سوی گدا کنی

### کمک مالی نقد

سید جلیل میرزا طاهر بن علی نقی حسینی از اهل منبر ارض قدس و از خدام کشیک چهارم آستان قدس نقل کرد شبی که نوبت خدمت من بود هنگام بستن درب حرم متوجه شدیم یک مرد عرب بیرون نرفته و ضریح را گرفته و با امام مشغول سخن گفتن است. که چون با زبان او آشنا نبودیم نمی دانستیم چه می گوید. ولی شنیدیم صدای پول می آید. نزدیک رفتیم دیدیم یک مشت دو قرانی نقره میان دستش ریخته شده به یک نفر که عربی میدانست گفتیم جریان را از او سؤال کند. گفت اهل بحرینم و جوهم تمام شد از حضرت رضا علیه السلام خرجی خواستم عنایت فرمود. پولها را شمردیم ده تومان و چهارده قران پول رائج آن زمان بود.

کف نیاز ببر نزد هشتمین حجت      چه با زبان کنی اظهار یا که با ضجّت

چنان ز لطف کند رفع مشکل از کارت      که بر تو دست دهد شادمانی و بهجت

### شفای بیمار

مشهدی رستم پسر علی اکبر سیستانی مقیم مشهد مقدس نقل کرد درد کمری عارضم شد که برای رفتن به بیمارستان انگلیسی حمالی مرا به پشت می کشید و چهل روز اقسام دارو موثر واقع نشد. حتی با عصا دکتر هم دستور داد حمالی مرا از مریض خانه بیرون آورده در کوچه گذاشت. قریب ده سال در آن کوچه به تکدی گری به ذلت تمام روزگار می گذراندم. و بدتر اینکه به درد بواسیر مبتلا شدم. طیب خارجی جای بواسیر را قطع کرده به ورم بیضه مبتلا شدم که مانند کوزه ای بزرگ شد و درد کمرم شدت گرفت. روزی یک نفر که از گفته اش معلوم شد ارمنی است از آن کوچه رد می شد مرا که دید گفت ما ارمنه در کلیسا توسل پیدا می کنیم تو چرا به حرم حضرت رضا علیه السلام پناه نمی بری. شماتت این مرد ارمنی در من اثر کرد. چون قدرت راه رفتن نداشتم با سر زانو خود را کشاندم تا به ضریح رسیدم و خود را با ریسمانی به ضریح بستم پس از دو روز گریه و توسل در خواب دیدم دو انگشت از ضریح بیرون آمد و بر سینه ام خورد و صدایی شنیدم که برخیز، من خیال کردم خادم حرم است. گفتم نمی توانم گفت کمرت راست شد. چشم باز کردم میان ضریح آقای سبز پوشی دیدم که فقط عرق چینی به سر داشت دیدم که از نور روی مبارکش ضریح روشن شده بود، فرمود برخیز که هیچ دردی نداری. برخاستم دامن آن بزرگوار را بگیرم از نظرم محو شد برخاستم دیدم از درد کمر و ناراحتی بواسیر و ورم بیضه اثری نیست.

خاک رهش ز بهر مریضان بود شفا

هر درد بی علاج ز لطفش شود دوا

حاجات خلق از کرمش می شود روا

حلال مشکلات بود بهر ما سوا

### شفای مرد کر و لال

شکر الله اهل اراک می گوید من کرو لال بودم با گروهی که قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام داشتند همراه شدم. و با اشاره بین راه مقاصد خود را به همراهان می فهماندم. تا شب چهارشنبه 21 رجب 1337 وارد ارض اقدس شدیم. به حرم مشرف شدیم. شب جمعه گردن خود را به ضریح بستم با چشم گریان با اشاره تکلم زبان و شنوایی گوش خود را از حضرت رضا علیه السلام خواستم. دیری نگذشت سید بزرگواری با شال سبز انگشت به پهلوی من زد فرمود شکر الله برخیز دیدم تمام گره های شال باز شد. صدای سینه زدن و نوحه زائرین را شنیدم و دانستم به برکت آن حضرت قوه گویایی و شنوایی خود را به دست آورده ام.

جانها به فدای خسرو سلّم و رضا

شاهی که زحق گشته ملقب به رضا

### شفای کسی که تمام بدنش سوخته بود

صاحب کتاب کرامات الرضویه می نویسد میرزا ابوالقاسم خان یکی از متدینین که در سرای محمدیه مشهد اقامت داشت روزی به من گفت شخصی به نام میرزا آقاسی توپچی اداره ژاندارمری با پنج نفر مامور می شوند که یک گاری فشنگ و باروت به رشت ببرند. وسط راه آتش سیگار یکی از همراهان موجب شد صندوق باروت آتش گرفت سه نفر هلاک بقیه زخمی شدند. خود میرزا آقاسی گفت تمام بدن من سوخت. یک ماه در بیمارستان لشکر، شش ماه در بیمارستان حضرت رضا علیه السلام تحت درمان بودم. با اینکه چرک و جراحت بر طرف شد ولی چون رگها سوخته بود قدرت حرکت نداشتم. شبی با چشم گریان متوسل به حضرت شدم و گفتم من سیدی از خانواده شما هستم نباید به دادم برسید؟ در عالم خواب دیدم سید بزرگواری نزد من آمد به احوالپرسی، گفتم شما که هستید؟ فرمود به که متوسل شدی. گفتم به حضرت رضا علیه السلام فرمود من همانم. پس دست مبارکش را به هر دو پای من کشید. بیدار شدم دیدم به خوبی قادر به حرکت هستم و دانستم مورد عنایت حضرت گردیدم.

صد شکر حق ز مرحمت شاه دین رضا

در سایه رضایم و از لطف او رضا

ای خالق رضا به رضا شو ز من رضا

جرم به وی ببخش و عطاکن مرا رضا

## شفای مریض مبتلا به کم خونی

یک نفر کارمند کشتی رانی می گوید دختر شش ساله ام به مرض کم خونی مبتلا گردید. هر روز لاغر تر می شد. شیبکه من و مادرش منتظر نتیجه آزمایش بودیم شب بدی به ما گذشت. معلوم شد باید خون تزریق کنیم. که بعد از تزریق خون حالش بدتر شد ورد بیمارستان بستریش کردیم. دختر گفت وقتی بستری بودم از ناراحتی پدر و مادرم بسیار ناراحت و غم زده بودم. در خواب دیدم آقای بلند قدی که بسیار مهربان بود گفت دخترم به مشهد بروید. صبح به پدر و مادرم گفتم مرا به مشهد بردند و پشت پنجره گردنم را با پارچه به پنجره بستند. شب چهارم همان آقا را خواب دیدم فرمود دخترم تو خوب شدی بی اختیار گریه ام گرفت. پدرم مرا بغل کرد در حالی که کاملاً شفا یافته بودم و اثرات آن مرض هم به زودی برطرف گردید.

هشتم ولی ز جانب یزدان بود رضا	مهد خدا پرستی و ایمان بود رضا
مدفن ولو به توس بود لیک افتخار	بر ملک و ملت ایران بود رضا

## شفای بیمار و عنایت خاص

آیت الله وحید خراسانی فرمود مدت بیست سال در مدرسه حاج حسن مشهد تحت سرپرستی مرحوم شیخ حبیب الله گلپایگانی بودم که سالها امام جماعت مسجد گوهر شاد بود، ایشان فرمودند مدتی در تهران بستری بودم، روزی رو کردم به جانب حضرت رضا علیه السلام عرض کردم آقا چهل سال نمازهایم را در صحن شما به جا آوردم اکنون که بستری هستم عنایتی فرمایید. ناگاه در همان حال بیداری خود را در باغی خدمت حضرت رضا علیه السلام دیدم گلی چیدند به من دادند، بو کردم حالم خوب شد. به آن دستی که گل را گرفتم چنان برکتی داده شد که به هر مریض صعب العلاج می کشیدم شفا می یافت. ولی به تدریج چون که با همان دست با مردم مصافحه می کردم اثرش از بین رفت. ولی با دعاهای دیگر و همان دست اثری شفا بخش می بینم.

ای خاک طوس چشم مرا توتیا توای	ماییم درد مند و سراسر دوا تویی
داری دم مسیح تو ای خاک مشک بیز	با نکهت بهشت که دارالشفای تویی

## شفای رزمنده

عبدالحسین محمدی فرزند عبدالحسین متولد تیر ماه 1346 در روستای کلاله در سالهای 1362 تا 64 در عملیات های خیبر و فاو شرکت کرد و در اثر اصابت ترکشهای گلوله توپ 106 از ناحیه کمر و دو پا و دست چپ فلج گردید. او را به بیمارستانهای اهواز، اراک، تهران و قائن انتقال دادند همه تشخیص دادند غیر قابل علاج است و روحیه خود را هم از دست داد. او را به مشهد بردند، در یکی از روزهای آخر زمستان که دهها شهید در مشهد تشیع می شد عبدالحسین به کمک یکی از بستگان برای توسل روی چرخ نشسته و با دیدن شهدای کفن پوش اشکها ریخت. ناگاه دید نوری از آسمان به او نزدیک و شخص نورانی سوال میکند عبدالحسین چه شده است. او سر به شانه شخص نورانی گذاشته آنچه در دل داشته می گوید و می گیرد. آن شخص می گوید بلند شو، می گوید نمی توانم. دو مرتبه می گوید بلند شو. عبدالحسین بلند می شود و جمعیت که حال او را می دانستند به عنوان معجزه ای از حضرت رضا علیه السلام مشاهده نمودند و دیدند که او شفا یافته از جا حرکت کرد.

ای خاک توس درد دلم را تویی علاج	بر دردها طیب و به غم ها دوا تویی
ای ارض توس خاک تو گر گرد احمر است	قلب وجود ما همه را کیمیا تویی
ای خاک توس رتبه ات این بس که از شرف	مهد امان و مشهد پاک رضا تویی
ای خاک توس چون تو مقام رضا شدی	برتر هزار پایه ز عرش علا شدی

### شفای زنی که به مرض حمله دچار بود

زوجه حاج احمد تبریزی قالی فروش ساکن مشهد که در سرای محمدیه حجره دارد با زنی خدیجه نام. دختر مشهدی یوسف تبریزی ازدواج کرد این زن بعد از یک سال به حمله دچار شد که در مدت هشت سال معالجه و بهبودی حاصل نشد، بلکه روز به روز بر شدت این مرض افزوده می گشت. که به کلی از صحت او مایوس شدند. حاج احمد گفت شنیدم این روزها چند نفر شفا یافتند، گفت درشکه گرفتم او را با دو زن همراه به حرم فرستادم. که تا صبح بماند. پرستاری اطفال را خود به عهده داشتم. که هر دو مادر خود را می خواستند و بی تاب می کردند. ناگاه درب خانه به شدت صدا کرد. درب را باز کردم دیدم چند نفر از خدام حرم پا برهنه آمده می گویند بیا زوجه ات را از حرم بیاور که شفا یافته. با ایشان مشرف شدم همسرم را کاملاً سالم دیدم. آن زن شفای

خود را این چنین گرفت. چون مرا به حرم بردند به مسجد زنانه رساندند مرض حمله کرد چون به حال آمدم چارقد خود را به حرم بستم در عالم بی حالی سید بزرگواری دیدم که عمامه سبز به سر داشت. به زبان ترکی فرمود چرا اینجا نشسته ای بچه های تو در خانه گریه می کنند. عرض کردم آمدم شفا بگیرم. فرمود مرضی نیست. فهمیدم همان وقت که هیچ دردی ندارم و مورد عنایت حضرت رضا علیه السلام قرار گرفته و سلامت خود را باز یافتم.

ای خاک تو س چون تو مقام رضا شدی	برتر هزار پایه ز عرش علا شدی
شاهنشهی که سلسله انبیا تمام	گویندش ای فدای تو چون مقتدا تویی
ای کشتی نجات ندانم تو را صفات	دائم به بحر علم خدا ناخدا تویی
فریاد رس بهر غم و کافی به هر الم	حصن حصین علم و کھف الورا تویی

### شفای مرد کور

به مرد کوری به نام کلب علی اهل اردبیل شب جمعه نهم ذیحجه 1105 در عالم خواب گفته شد خودت را به طوس برسان. آن مرد بیدار شد و عازم زیارت شد و در حرم در حین گریه و توسل به خواب رفت. خواب دید حضرت رضا علیه السلام دست مبارک خود را به چشمان او کشید و دعا کرد. یازده نفر دیگر بودند به دعای آن حضرت آمین گفتند. چون از خواب بیدار شد خود را بینا یافت.

با حب رضا سرشته ایزد گل ما	جز مهر رضا نباشد اندر دل ما
ما را به بهشت جاودان حاجت نیست	زیرا که بود کوی رضامنزل ما

### شفای مردی سراپا فلج

هنگام فجر جمعه 23 ذیحجه 1345 کربلایی غلامحسین نامی شفا یافت. به این شرح گفت اصلیت من از بجنورد ولی ساکن نیشابورم. به پای چپم دردی عارض شد و لمس گردید. در کاروان سرایی منزل کردم چون فقیر بودم سرایدار مرا به صحن عتیق آورد. بیست روز در گوشه افتادم. دربان مرا به دارالشفای حضرت برد سه ماه تحت درمان بودم سود نبخشید. بلکه مرض سرتا پای بدنم را فرا گرفت. که فقط سر و گردنم حرکت می کرد. لذا مرا به کوچه .... معروف به دو در بردند. اهل محل به واسطه کثافت که از من دیدند مرا به کوچه دیگر و از

آنجا به کوچه دیگر بردند بعد از مدتی مرا به خیابان نهاده و لذا من در صدد خود کشی بودم. مردم گویا از قصدم آگاه شدند مرا به حرم بردند و من با دلی شکسته و نومید از همه جا توسل به حضرت رضا علیه السلام نمودم. نزدیک صبح جمعه ناگاه دیدم سید بزرگواری پایی به من زد که برخیز. عرض کردم قدرت حرکت ندارم. فرمود برخیز شفا یافتی. برخاستم و فهمیدم تمام اعضا من به فرمان من است و عنایت حضرت رضا علیه السلام شامل حالم گردیده است.

ملجا و پناه اهل ایمان	داری حرمی به توس یزدان
وز شیر خدا در آن بود جان	از شاه و رسل در آن بود تن
آنجاست ولی ملک امکان	آنجاست سرور قلب زهرا
غوث است و غیاث انس و هم جان	راضی به قضای حق رضا آنک
وان حجت هشتمین رحمان	آن قبله هشتمین اختیار

### شفای میر بابای اذان گو

میر بابا گفت وطن من یکی از قراء تبریز است. علاقه زیادی به اذان گفتن دارم ولی با یک عارضه بدنم از کار افتاد و شل شدم به طوریکه حتی قادر به اذان گفتن نبودم. اطباء هرچه در صدد علاج بر آمدند مفید واقع نشد، تا خبر شدم چند نفر اهل محل قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام دارند. با آنها همراه شدم، وسیله حرکت هم یک گاری بود. روز سوم غروب ملتفت شدم بزرگواری که تمام جامه حتی عمامه اش سبز است به من فرمود برخیز اذان بگو. عرض کردم قادر نیستم، فرمود من می گویم اذان بگو. فهمیدم که می توانم. برخاستم به اذان گفتن و کاملاً خود را سالم دیدم. آنها که مرا دیده بودند گفتند این همان مرد شلی است که دو سه روز است متوسل به حضرت رضا علیه السلام شده است. جمعی هجوم آورده لباسهایم را پاره کردند و من سالم از حرم بیرون آمدم.

آن بضعه احمدی که مأمون	مسموم نموده در خراسان
در دوستیش نعیم جاوید	در دشمنیش جهیم سوزان
شاهان جهان پی گدایی	آیند به درگهش ثناخوان

## شفای جوانی ناینا

جناب شیخ عبد الخالق بخارایی امام جماعت می گوید پسری پدرش در بخارا فوت کرد. مادرش او را به مشهد آورد پس از چندی مادر نیز از دنیا رفت. پسری کس در حجره ای از سرای بخارایی به تنهایی به سر می برد تا شبی از ترس چشمهایش آب آورد و ناینا شد. چون کسی را نداشت ترحما او را نزد دکتر چشم در مشهد بردم. چون پسر فقیر بود دکتر هر دفعه بهانه ای از معاینه سرباز می زد. یک یهودی جدید الاسلام که در آن سرا حجره داشت گفت حاضرم هزینه مداوای او را بدهم. پسر قبول نکرد و به قصد شفا به دار الشفای حضرت یعنی دار السیاده مبارکه پشت پنجره نقره متوسل به امام هشتم شد. خودش می گوید مرا خواب ربود ناگاه دیدم بزرگواری از ضریح بیرون آمد. فرمود چه می خواهی عرض کردم چشمهایم را. آن حضرت یک دست به پشتم دست دیگر به چشم کشید از خواب بیدار شدم در حالی که چشمهای خود را سالم و همه چیز را روشن دیدم.

گفتم که بگو درد مرا چیست دوا

روزی به طبیب عشق با صدق و صفا

بشتاب به دربار شه طوس رضا

گفتا که اگر علاج دردت خواهی

\*\*\*\*\*

آسمان بهر تو بر پا و زمین یافت ثبات

ای شهنشاه خراسان شه معبود صفات

بهتر از زندگی خضر و هم از آب حیات

ساعتی خدمت قبر تو ایا سبط رسول

## شفای مردی کور و فقیر

محمد رضا نام که به جهت هفت سال دوران ناینبایی دخترش دست او را میگرفت و تکدی گری می کرد شفا یافتن خود را چنین شرح داد: یک روز در حالیکه دخترم مثل روزهای دیگر دستم را گرفته بود و در خیابانهای مشهد در حال حرکت بودیم شخصی به من گفت اگر این دختر را به من دهی او را به کلفتی قبول میکنم. این گفته مرا بسیار ناراحت کرد و دلم شکست. همان جا در دل توجه به حضرت رضا علیه السلام نموده عرض کردم یا بن رسول الله یا مرگ یا شفا. به دخترم گفتم مرا به حرم ببر. به صحن عتیق که رسیدیم ناگاه متوجه شدم اندکی گنبد را می بینم. با تعجب به گوشه ای به گریه نشستم. سر برداشتم دیدم همه جا را می بینم.



دخترم خواست دستم را بگیرد گفتم لازم نیست. حضرت رضا علیه السلام مرا شفا داد. دخترم باور نکرد برخاستم مقدای دویدم و شفا یافته بعد از زیارت بیرون آمدم.

ثامن آل محمد شه عالی درجات	آن امام بحق وانکه رهش راه نجات
خوشر از زندگی و سلطنت جاوید است	دادن جان به سر تربت او وقت ممات
گردو خاک حرمش توشه قبر است مرا	که تن پر گنهم را برد اعلا درجات

### شفای خانزیر

جناب حاج محمد رضا شاهرودی صاحب کتاب مستدرک السفینه از فاضل کامل شیخ محمد رضا دامغانی نقل کرده که فرمود جوانی مبتلا به مرض خانزیر گشت طیب و دار و موثر نبود. متوسل به حضرت رضا علیه السلام شد. به این کیفیت که تا چهل روز به حرم مطهر می رفت و از خاک شریف حرم به موضع مرض می مالید. ضمنا چون مشمول قانون سربازی بود پس از معاینه از خدمت سربازی معاف شد. ولی به اندازه یک انگشت از مرضش باقیمانده بود که نمی دانست و متحیر بود سبب خوب نشدن این یک مقدار چیست. تا اینکه شنید که بازرسانی آمده اند تا معلوم کنند معاف شدگان به جهت مریضی بوده یا اخذ رشوه. چون او را معاینه کردند معافیتش را تصدیق نمودند. معلوم شد این یک مقدار از مرض هم عنایت آن حضرت بوده که برای معافیتش مشکلی ایجاد نشود.

ای نفست چاره درماندگان	جز تو کسی نیست کس بی کسان
چاره ما ساز که بی یاوریم	گر تو برانی به که روی آوریم
نزد تو باناله و آه آمدیم	معتذر از جرم و گناه آمدیم

### شفای دختر شل

یک نفر از خدمتگذاران دار السیاده گفت شب سوم صفر 1377 هنگام سحر پشت پنجره نقره بالا سر مبارک حضرت دختری دیدم افتاد و پاهای او دراز است. گفتم ای زن ای دختر بی ادبانه پای خود را در این مکان دراز مکن. زنهای اطراف او گفتند این بیچاره شل است. از او گذشتم. سحر که آمدم او را ندیدم سوال کردم گفتند حضرت او را شفا داده است.

در ایشان عرش رحمان می توان یافت	چو آمد قلب مومن عرش رحمان
دوای درد آسان می توان یافت	تو را درد طلب نبود و گر نه
چو سلطان خراسان می توان یافت	طیب درد جمله دردمندان
که با او حُبّ و ایمان می توان یافت	رضا نوباوه موسی بن جعفر

### شفای یک شیخ اهل منبر

شیخی به نام ملا عباس نقل کرد مرضی پیدا کردم سخت که قادر به خوردن هیچ چیز نبودم. دو سه روز بی هوش افتاده بودم. کسان من اندکی آب گرم به دهانم داخل می کردند. و از حیات من مایوس شده بودند. شب جمعه ای در خواب خود را در صحن جدید حضرت رضا علیه السلام دیدم که قصد رفتن به حرم را دارم. رسیدم نزدیک غرفه ای که به مزار شیخ بهایی می رود، دیدم چند نفر حلقه و ارنشسته اند. صدا زدند شیخ بیا برای ما روضه بخوان. صندلی گذاشتند. چند شعری را که خوب حفظ نداشتم شروع به خواندن کردم. صدای گریه بلند شد و یک نفرشان را دیدم کفش به سر خود می زند. ناگاه چشم باز کردم خود را سالم دیدم در حالی که گرسنه بودم و پی غذا این طرف و آن طرف را نگاه می کردم. ظرف حریره ای آوردند که باز می طلبیدم. عملا خود و کسانم عنایت حضرت رضا علیه السلام را مشاهده کردیم.

وی ملجأ خلائق و ای مقتدای ما	ای شهریار طوس شهنشاه دین رضا
دارند اشتیاق به هر صبح و هر مسا	ای آنکه انبیا به حریم و طواف تو
داریم روز شب به درت روی التجا	اندر جوار قبر تو جمعی پریش حال
زیرا که نیست جز تو کسی داد رس به ما	درمانده ایم جمله به فریاد ما برس

### شفا از مرض وبا

در کتاب فتح و فرج تالیف حاج اسماعیل شکری متخلص به خباز گفت در سال 1320 قمری در بروجرد مرض وبا شیوع پیدا کرد و حدود هشت هزار نفر جان دادند من که پانزده ساله بودم نیز به همین مرض دچار شدم. زبانم بند آمده بود، چشمانم نمی دید و به اسهال گرفتار شدم. خاله من نقل کرد شب هفتم این مرض به بالین تو بودم، آهسته می گفתי انشالله به زیارت شما می آیم. بعد مثل اینکه چیزی به تو گفته شد و تو گفתי قبول و اطاعت می کنم یا امام رضا. صبح که بیدار شدم چشماهیت را باز کردی تکیه به متکا کردی و غذا خواستی. گفتم دیشب در خواب با کسی حرف می زدی. گفت آن حضرت رضا علیه السلام بود به من شفا عنایت فرمود. عرض کردم خوب شدم به زیارت شما می آیم. خاله ام گفت مطلب دیگری هم بود که گفתי قبول دارم و اطاعت میکنم و آن این بود که عمرم را در مناقب و مدح و مصائب اهل بیت علیهم السلام صرف کنم. لذا مشغول به سرودن شعر در همین جهت نمودم.

که هست حجت یزدان و شرع را ناموس

امام مشرق و مغرب علی بن موسی

گرفته منکر در دست آتشین و دَبوس

وصی احمد مرسل که بهر منکر او

طباق نور فرستد مهیمن قـدوس

نثار مشهد او را بدست روح قدس

### مسلمان شدن مرد مسیحی

جناب محمد علی متخلص به تابع شاعر می گوید از راهی می گذشتم به دکان کفش دوزی رسیدم، چشمم بر او افتاد چهره روشنی داشت ولی در زبان لکنتی داشت. از او پرسیدم اهل کجا هستید. گفت من از کودکی مسیحی بودم و حال مسلمانم. دوماهه بودم مادرم از دنیا رفت. پدرم زن دیگری گرفت دو ساله شدم پدرم هم مرد، من بدون پدر مادر نزد خویشان به سر می بردم. تاجنگ .. یک دو روسیه پیش آمد من از شهر روس به توس آمدم در حالیکه شانزده ساله بودم. در غربت و بیکی سخت مریض شدم. خدا را به حضرت مسیح قسم دادم به انجیلش به موسی و توراتش و به حق این غریب زمین توس که مسلمانها به او عقیده دارند مرا شفا مرحمت فرما. و از غم و رنجم نجات ده. آنگاه با دل شکسته به خواب رفتم. در عالم خواب خود را در حرم حضرت رضا علیه السلام دیدم در عالم خواب ترسیدم که اگر مسلمانها بفهمند مسیحی هستم چه خواهد شد. ناگاه از ضریح نوری ظاهر شد و وجود مقدس صاحب قبر در حالیکه عمامه سبز به سر داشت بیرون آمد از او شفا خواستم. بیدار شدم خودم را سالم دیدم. همسایگان مرا به خدمت آیت الله حسینی قمی بردند. مرا تحسین فرمودند و مسلمان شدم و به روسیه رفتم و همسر اختیار کردم و سرپرست کارخانه کش باف شدم که همسرم از

میان کارگران عفیف همان کارخانه بود و مسلمان شد. به مشهد آمدم و صاحب دو فرزند دختر شدیم و آنها را به دو برادر سید شوهر دادیم که شغلشان زیارت خوانی در حرم مطهر است و من هم به شغل قبلی خود کفاشی مشغولم.

شاه گفتا مسلمان شو ای جوان	تا شفا بدهد خداوند جهان
بررخ زردم کشید آن لحظه دست	جمله امراض از جسمم بجست
چون شدم بیدا را ز خواب آن زمان	بر سر گلدسته می گفتند اذان

### بازگشت بینایی چشم پس از ده سال

روز نهم ماه مبارک رمضان 1124 دختر محمد شفیع طبسی که حدود ده سال از هر دو چشم نابینا بود در حرم مطهر آن حضرت شفا یافت. به او خلعت دادند و نقاره شادی زدند.

شفیع دخت محمد شفیع نزد خدا	بشد به لطف عمیم و کرم امام رضا
به دخت کور که ده سال بود نابینا	بداد روشنی هر دو چشم و داد شفا

### شفای مرض برص

شخصی به نام سید میر علی نقی گفت وقتی گردن مرا برص گرفت، اطبا از معالجه ان عاجز ماندند تا وقتی یک نفر از روی استهزا به من گفت اگر آدم خوبی بودی به این مرض دچار نمی شدی. از این سخن بسیار آزرده دل شدم. پناه به قبر مبارک حضرت رضا علیه السلام بردم و بسیار ناله کردم و گفتم اگر من سید هستم چرا باید دچار چنین مرض شوم وقتی به منزل آمدم کتابی به چشمم خورد در مطالعه دیدم شخصی از ائمه شکایت از برصی که عارضش شده بود کرد. حضرت فرمود حنا و توره در آن موضع بمال، همان دم به آن دستور عمل کردم به زودی آن مرض بر طرف شد، دانستم به عنایت حضرت رضا علیه السلام بود که بین کتابها آن کتاب ناگهان مورد توجهم قرار گرفت.

ای آنکه تویی ز اهل ایمان	رفتی بر هشتمین امامان
--------------------------	-----------------------

هر درد تو را بود ز هر چیز

از لطف رضا رسد به درمان

### شفای زن نایبنا

صاحب کتاب وسیله الرضوان که سر کشیک آستان قدس رضوی بود نقل کرد که جماعتی از اهل قائن به زیارت مشهد مشرف شدند. با ایشان زنی بود از دو چشم نایبنا، پس از توقف به مشهد و زیارت نمودن که قصد رفتن داشتند آن زن گفت من از خدمت حضرت رضا علیه السلام جایی نمی روم. آن زن چند متر کرباس که با خود داشت وسیله کسب قرار داد یک روز کرباسهای او را دزدیدند، زن بیچاره خود را به روضه مقدسه رساند به شدت وبا گریه متوسل به حضرت رضا علیه السلام گردید. ناگاه صدایی از ضریح شنید که برخیز ما تو را شفا دادیم. سر کشیک آستان قدس اضافه کرد آن زن تا چند سال زنده بود در منزل ما رفت و آمد داشت و میگفت شب و روز بر من مساوی است همانطور که روز همه چیز را می بینم شب بی چراغ می بینم و احتیاج به روشنایی ندارم.

خدایو ملک خراسان سلیل پیغمبر

یگانه حجت حق نجل موسی جعفر

بدان مثابه که افعال صادر از مصدر

رضا که حکم قضا می شود صدور از او

فروغ چشم هدایت امام جن وبشر

چراغ راه ولایت پناه دین مبین

ز صاغر کرشم چشمه ای بود کوثر

ز بقعه حرمش غرفه ای بود فردوس

نه بی اشارت او سیر می کند اختر

نه بی اجازت او دور می زند گردون

بود به کشتی ایجاد حزم او لنگر

بود به بحر حوادث ولای او زورق

### شفای کور و برائت از آتش

جمعی از ثقات خبر دادند که جماعتی از آذربایجان که بین آنها نایبنا بود به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدند. پس از زیارت در بازگشت در دو فرسخی مشهد نشسته بودند کاغذهایی که عکس گنبد و بارگاه حضرت بود و برای سوغات خریده بودند بیرون آورده نگاه می کردند. شخص نایبنا پرسید اینها چیست به شوخی گفتند این کاغذها برائت از آتش جهنم است که حضرت رضا علیه السلام مرحمت فرموده اند. آن شخص تا شنید باورش شد و گفت معلوم می شود حضرت عنایتی به بنیایان دارد که به نایبنايان ندارد. برخاست

به حرم برود و چون رفقا عجله به رفتن داشتند گفتند شوخی کردیم. باور نکرد با نهایت پریشانی مشرف شد و ضریح را محکم گرفت عرض کرد ای آقا از کرامت دور است که نابینایان را از برائت از آتش محروم نمایی. به حق خودت قسم از ضریحت دست بر نمی دارم تا به من برائت از آتش دوزخ ندهی. ناگه دید که پاره کاغذی به دستش رسید و هر دو چشمش بینا شد و در آن کاغذ به رنگ سبز نوشته شده بود فلان پسر فلان از آتش جهنم آزاد است.

آنکه خاک درگه او قبله اهل دعاست

قبله هفتم امام هشتم آن محبوب حق

هشتمین شمع شبستان ریاض اولیاست

هفتمین گل باشد از گلزار زهرای بتول

حامی شرع مبین، قائم مقام انبیاست

عروة الوثقی دین تالی قرآن مبین

### شفای چشم و رفع مشکلات

شیخ موسی نجل شیخ علی نجفی گفت محصل علوم دینی بودم به مشهد مقدس مشرف شدم. دچار بیماری سختی شدم که هر دو چشمم نابینا شد. صاحب خانه مبلغی به عنوان قرض و اسبی داشتم موقت گرفت هیچ یک را نداد چند کتاب هم نوشتم مفقود شد. با دلتنگی نزد چشم پزشک رفتم بعد از دادن دوا و موثر نبودن گفت آب سیاه آورده قابل علاج نیست. رو به حرم حضرت رضا علیه السلام آورده از صبح تا ظهر به گریه پرداختم. مرا برای نهار و غذا به منزل بردند. بعد از غذا خوابم برد، بیدار شدم چشم خود را سالم دیدم. من و اهل منزل از عنایت حضرت مسرور شدیم و اسب و طلبی که داشتم وصول شد و کتابها هم به دستم رسید.

غمین مباش که غمخوار ما رضاست رضا

دلا منال که دلدار ما رضاست رضا

مترس چون که نگهدار ما رضاست رضا

ز فتنه های زمان وز شر مردم دون

طیب درد و پرستار ما رضاست رضا

به هر مرض که شدی مبتلا بوی کن رو

چرا که قافله سالار ما رضاست رضا

ز قاطعان ره دین نه خوف دار نه بیم

### بینا شدن کور

شخصی عازم مشهد مقدس بود میان راه به مرد کوری برخورد که از او خواهش کرد قدری از خاک روضه مقدس برای او بیاورد. شاید خدای متعال به برکت آن خاک او را شفا دهد. شخص فراموش کرد تا به منزلی

رسید که آن کور خواهش خوراک کرده بود. در ضمن به بی پولی سخت دچار شده بود. وقتی آن کور متوجه شد زائر به محل سکنی او رسیده به دیدنش رفت. چون نخواست او را ناامید کند قدری از خاک همان جا برداشت به او داد. مرد کور با خوشحالی و با خلوص نیت که این خاک قبر حضرت رضا علیه السلام است بر چشمان خود کشید. همان شب از عنایت حضرت رضا علیه السلام چشمهای او بینا شد و هدیه بسیاری به آن زائر داد که به برکت آن حضرت مخارجش فراهم گردید.

ای مظهر صفات الهی خدیو طوس	ای قبله گاه هفتم و ای هشتمین شمس
از عرش سوی فرش ملائک علی الدوام	نازل شوند به بارگهت بهر پایوس
لرزد به صبح و شام دل خصم همچو بید	چون در نقار خانه تو بر زند کوس
از شرق و غرب رو به تو آرند شیعیان	بر درگهت کنند پی مسئلت جلوس
زیرا که ز آستان رضا نا رضا نرفت	هر گز کسی اگر چه بود کافر و مجوس
نازند بر تمامت مردم به روز حشر	آنانکه سوده اند به دربار تو رئوس

### شفای زن فلج پس از پانزده سال

صنیع الدوله در کتاب منتظم ناصری ذکر نموده بانوی زائری اهل کرمان به نام نبات که پانزده سال به فلج مبتلا بود او را به زحمت زیاد به روضه علویه آورده بودند. آن زن سه ماه پناهنده به استان قدس حضرت رضا علیه السلام شده بود. اول محرم 1298 در عالم بیهوشی آن حضرت را در لباس سبز زیارت کرد و آن بزرگوار فرمود برخیز ما تورا شفا دادیم. چون به حال آمد خود را سالم دید و هیچ اثری از فلج در او دیده نشد.

یارب این خلد برین یا جنت الماواستی	یا همایون بارگاه بضعه موساستی
تا ندیدم این بنا باور نکردم کآسمان	صورتی در زیر دارد آن چه در بالاستی
خواندمش عرش معظم بانک بر من زد خرد	کاین خطا گفتمی بر آن افزودی و زین کاستی

### شفای نابینا

مرحوم محدث قمی از روضات الجنات و ثاقب المناقب نقل کرده که مردی به نام محمد بن علی نیشابوری هفده سال نابینا بود، از نیشابور به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام حرکت کرد وقتی به حرم مشرف شد روی خود را به ضریح گذاشت و شدید و با دل سوخته به گریه پرداخت وقتی سر برداشت چشمهای خود را روشن دید. لذا به او گفتند و لقب دادند (مرد معجزی) او تا آخر عمر در مشهد اقامت کرد و هیچ گونه دردی به چشم او راه نیافت.

خاک ره تو ما را به ز آب زندگانی  
در سر هوای رویت عمری است جاودانی

هر درد و غم که داری خواهیم به چنان که باشد  
درد از تو عافیتها غم از تو شادمانی

### تجویز دارو

در کتاب بحر الکلام صفحه 53 از مرحوم سید عباس شاهرودی نقل کرده که وقتی مرض صعب العلاجی مبتلا می شدم به طوریکه از طیب و دارو نا امید شدم. به مشهد رفتم و عرض کردم یابن رسول الله خداوند متعال برای هر دردی دارویی قرار داده ولی من از وسائل و داروهای معمولی ناامید شده ام، اینک به در خانه تو آمدم که شفایم را از درگاه پروردگار خواستار شوی. وقتی از حرم بیرون آمده به کفشداری رسیدم مثل اینکه کسی به من گفت "مقل ازرق بخور" پس چنین کردم چند روز به خوردن آن ادامه دادم، در مدت قلیلی بهبودی حاصل شد.

بندگی بر در دربار رضا دین من است  
خاک روبی ره زائرش آئین من است

شکر الله که مقیم سر کوی شه طوس  
مهروی نقش به این سینه بی کین من است

خاک روبی چنین روضه بهتر ز بهشت  
باعث مغفرت کرده ننگین من است

بایدی با مژه گان خاک درش را روبم  
کاین عمل نزد خرد موجب تحسین من است

بر ندارم ز گدایی درش هرگز دست  
چون گداییش دواي دل غمگین من است



دارد امید مروج که به من لطف کند خسرو دین که همین خواهش دیرین من است

### پیدا شدن محل دفن پول

در کتاب عیون اخبار الرضا است یکی از اصحاب حدیث گفت شخصی امانتی نزد من سپرد من قبول کرده در محلی دفن کردم. وقتی صاحب امانت رجوع کرد محل دفن را فراموش کرده بودم. از منزل بیرون آمده به زیارت حضرت رضا علیه السلام رفته توسل به او جستم. شب خواب دیدم شخصی نزد من آمد و محل دفن امانت را به من نشان داد. من امانت را در آورده به صاحبش دادم و عنایت حضرت رضا علیه السلام را در این جریان به او گفتم.

ای روضه تو مطاف انس و جنّه  
وی خاک درت ز آتش دو زخ جُنّه  
محروم از این روضه مکن کامده است  
بین الجبلین روضه و بین الجنّه

### باز شدن زبان لال

در همان عیون نقل کرده است ابوالنصر مؤذن نیشابوری گفت وقتی دچار مرضی سخت شدم که در اثر آن زبانم لال شد به طوری که هیچ قدرت سخن گفتن نداشتم و به قصد شفا گرفتن به سوی مشهد حرکت کردم. به حرم شریف مشرف و دست توسل به عنایتش دراز نمودم. سپس سر سجده نهاده که ذکر گویم خوابم برد. در عالم خواب دیدم گویا قبر شکافته شد و یک نفر بزرگوار بیرون آمد. فرمود یا ابا النصر بگو "لا اله الا الله"، من با اشاره رساندم که زبانم بند است. آن حضرت با صدای بلند فرمود مگر قدرت خدا را انکار داری؟ بگو "لا اله الا الله". تا این فرمایش را شنیدم یک مرتبه گفتم "لا اله الا الله" و بیدار شدم. سر از سجده برداشتم در حالی که به برکت آن بزرگوار زبانم باز و قدرت تکلم را باز یافتم.

می شود درمان تمام دردهای بی دوا  
یک توجه گر نماید خسرو خوبان رضا

### غلامی آزاد شد و به رفاه رسید

شیخ صدوق نقل فرموده است مردی از اهل بلخ با غلامش به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام حرکت کرد. پس از تشریف و زیارت به جانب حضرت به نماز ایستاد. اما غلام رفت پایین پای مبارک به نماز مشغول

شد. هر دو سجده را بسیار طول دادند شخصی بلخی زودتر سر بلند کرد. دید هنوز غلام در سجده مشغول است. غلام را صدا زد سر برداشت گفت یا مولا. گفت آیا دوست داری آزاد شوی. گفت آری. گفت "انت حر لوجه الله" تو در راه خدا آزادی. و فلان کنیز را هم به تو بخشیدم. و در راه خدا آزادش کردم و او را به تزویج تو در آوردم و مهریه او را فلان مبلغ ضامن می باشم. دیگر آنکه فلان ملک را بر شما مرد و زن و بر اولاد شما نسل اندر نسل وقف کردم. این امام بزرگوار را بر این قضیه گواه می گیرم. غلام از شنیدن این سخنان به گریه افتاد و قسم یاد کرد و گفت من در سجده همین حاجات را از خدای تعالی خواستم. که به برکت صاحب این قبر حضرت رضا علیه السلام به این زودی مرا به حاجات خود رساند.

سلام من الله قاضی المطالب	سلام من الله معطتی المواهب
که در وی بود جمع کل مناقب	شه هاشمین خسرو ملک هستی
نفوذی ز او راح اندر قوالب	اگر ذات پاکش نبودی نبودی
به حکمش طلوع و افول کواکب	هبوط و صعود ملائکک به امرش
خیال رخس هست با جان مصاحب	دلم سوخت از شوق او گر چه دائم

### شفای مردی زمین گیر

روز 27 جمادی الاولی 1132 خواجه بختیا اهل مجد از توابع کاشمر مدتی زمین گیر بود تا در خواب ندایی به گوشش رسید. برو مشهد و از حضرت رضا علیه السلام شفا طلب کن. آن مرد با جماعتی حرکت می کنند. رفقا او را به حرم می برند و نزد درب طلای حرم می گذارند و او خود را بر عتبه مبارک انداخته و شروع به گریه می کند. ناگهان صدایی به گوشش می رسد که برخیز. بر می خیزد خود را سالم میابد.

چرا چنین نبود چون سجیتش کرم است	عنایتش همه جان یا ضریح و در حرم است
فقط نه شیعه و زائر به نزد او خاضع	سر فلک به در عزتش همیشه خم است

### پیدا شدن فرزند گم شده

در عیون اخبار الرضا از عامرین عبدالله که از جمله اصحاب حدیث و حاکم مرو بود نقل گردیده که در حرم حضرت رضا علیه السلام مشرف بودم. مرد ترک زبانی را دیدم در شدت گریه بالا سر ضریح ایستاده و فرزند

گم شده خود را می خواهد که از مرگ یا حیاتش به او خبر داده شود. عامر گفت به زبان ترکی از او پرسیدم قضیه تو چیست؟ گفت مرا پسری بودم بیهوده حیات. در جنگ اسحاق آباد مفقود شد. به طوری که هیچ خبری از او ندارم. مادرش شب و روز در فراقش بی تاب می کند. لذا در این مکان شریف متوسل شده ام. دلم به حالش سوخت دستش را گرفته از حرم بیرون آمدم. ناگهان جوان بلند قدی با جامه کهنه دیدم. تا نظرش به آن مرد افتاد دست به گردن هم بردند و مشغول گریه شدند. معلوم شد پسر هیمن مرد است. از آن جوان پرسیدم داستان تو چیست؟ چگونه به اینجا رسیدی؟ گفت من بعد از جنگ طبرستان که کوچک بودم یک مرد طبرستانی مرا گرفت و برد و تربیت کرد تا بزرگ شده در جستجوی پدر و مادرم بودم. روزی دیدم گروهی عازم مشهدند. همراهشان راه افتادم و اکنون به این مکان شریف رسیدم. پدر آن جوان گفت اکنون که به برکت این حضرت گمشده خود را یافته ام تا زنده ام دست از این مشهد شریف بر نخواهم داشت.

خلیل را دست ذبیح را دل مسیح رالب کلیم را پا	نسیم قدسی یکی گذر کن به بارگاهی که لرزد آنجا
که در فضائل او ز صیحه لن فتاده بیهوش هزار موسی	نخست نعلین ز پای برکن سپس قدم نه به طور ایمن
سلیل احمد خلیل رحمان علی عالی ولی والا	مهین مطاف شه خراسان امین ناموس ضمین عصیان
ز سر بلندی ندیده قافش صدای سیمرخ نوای عنقا	فلک به گردش پی طوافش ملک به نازش ز اعتکافش
مگر فشاند پری به کویت چومرغ جنت به شاخ طوبا	بگو که نیر در آرزویت کند زهر گل سراغ بویت

### شفای مرض وبا

در کتاب فتح و فرح تالیف حاج اسماعیل شکری متخلص به خباز می گوید پهلودردی به من عارض شد که خواب و استراحت را از من سلب نمود به دکتر مراجعه کردم گفت باید سیصد تومان برای جراحی بدهی. من این مبلغ را نداشتم. شخص دیگری که به همین درد مبتلا بود مراجعه کرد سیصد تومان داد دیدم او را برای عمل روی تخت بردند و دست و پا او را محکم بست، تیغی بر پهلوی او کشید صدای ناله او بلند شد. سطلی زیر پهلوی او گذاشت خون جراحات به سطل ریخت. من چون این منظره را دیدم عازم مشهد شدم. به حضرت توسل کردم سرم را به ضریح بود از شدت گریه غش کردم. وقتی به حال آمدم متوجه شدم احتیاج به دستشویی دارم. در دستشویی آنچه با تیغ از آن مرد خارج شد از من دفع گردید و پهلویم آرام شد.

یا اینکه شب هجر به پایان برسد

خواهی که تو را در د به درمان برسد

تا مشکل تو زود به آسان برسد

جهدی کن و دست زن به دامان رضا

## زن گمشده پیدا شد

در کتاب کرامات الرضویه از کتاب دار السلام نقل کرد که شخص اهل گیلان نقل کرد برای تجارت به بنگال هند رفتم کنار حجره تجاریم مرد غریبی با دو پسر حجره داشت و چون همیشه غمگین بود علتش را پرسیدم. گفت دوازده سال قبل با مال التجاره در کشتی بودم که طوفان کشتی را غرق کرد و من با تخته پاره ای خود را به جزیره ای رساندم که جایی بسیار با صفا بود. پس از یک سال روزی عکس زن زیبایی را در آب دیدم بدون لباس، دختر صدا زد خجالت نمی کشی به نامحرم نگاه می کنی. سر به زیر انداختم پرسیدم تو کیستی. گفت ایرانی هستم که با پدرم در کشتی عازم هند بودیم که کشتی غرق شد من در این جزیره سه سال است افتاده ام. در خواست ازدواج کردم قبول کرد و خدا دو پسر به ما داد. تا سن شش و هفت سالگی هر یک روزی زوجه ام گفت کاش جامه ای داشتیم که خود را می پوشانیدیم. پسر ها گفتند مگر زندگی طور دیگر هم هست. مادر گفت بله و شرحی از شهرها و خوراکیها داد و داستان غرق کشتی و افتادن به آن جزیره را گفت. پسر ها برخاسته با سنگهای نوک تیز تنه درخت بزرگی را که افتاده بود خالی کردند و دو ریسمان از ریشه درخت بافتیم یکی به درخت و سر دیگر به قایق بستیم. مادر خواست طناب را باز کند موج طناب را از دست او ربود قایق حرکت کرد آن زن در آن جزیره ماند. قایق ما پس از هفت روز به ساحلی رسید، شب شد چراغهای شهری را دیدم. پسر ها را گذاشتم به علامت آتش آمدم به درب عالی رسیدم که درب را کوبیدم که معلوم شد از بزرگان یهود است. من قدری عنبر اشهب که از جزیره همراه داشتم به او داده و چند جام و فرشی گرفتم. پسر ها را پوشانده و در این جا یک حجره گرفته و یک سال است بر آن زن محجور و بی نوا محزون می باشم. من گفتم اگر خود را به آستان قدس رضوی برسانی و متوسل شوی مشکلات حل خواهد شد. او برخاست و عازم شد و در مشهد متوسل شد. ولی قبل از ورودش به مشهد، شب متولی خواب دید که حضرت رضا علیه السلام فرمود شخصی می آید که باید به استقبالش بروی. لذا متولی و جمعی از رجال به استقبال او آمدند. آن مرد با چشم گریان از حضرت همسر خود را خواست که از خستگی خوابش برد. ناگاه صدایی شنید که برخیز من همسرت را آورده ام. عرض کرد فدایت شوم درها بسته است. فرمود کسی که از راه دور آورد ه می تواند درهای بسته را بگشاید. برخاسته از رواق بیرون رفته همسر خود را دیدم. پرسیدم چگونه اینجا آمدی؟ گفت از درد فراق تو در

حال گریه بودم ناگاه جوانی نورانی دستم را گرفت گفت چشم بر هم بگذار. دیری نگذشت چشم گشودم خود را اینجا دیدم. آن مرد همسر خود را نزد پسرها برد و مجاورت آن حضرت را اختیار کردند تا وفات نمودند.

یارب به علو و جاه و قرب شه طوس      کز درگه او نرفته مایوس مجوس  
ما را زدرش مران به درهای دگر      وز فیض زیارتش مگردان مایوس

### نجات از قتل

سال 1134 قمری مرحوم سید مرتضی موسوی نواده سید محمد صاحب مدارک فرمود استاد تقی اصفهانی چاقوساز گفت من کارد بسیار برنده ای برای آشپزخانه حضرت رضا علیه السلام ساخته و برای پیش کشی حرکت کردم. نزدیک کاشان در کاروانسرای که حجره گرفتم شخصی مریض را دیدم که گفت اهل بلخم و قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام را دارم. من یک هفته روی دلسوزی از او پذیرایی کردم. من غافل بودم که آن ملعون دشمن شیعه است. یک شب در حال خواب بودم دست و پای مرا محکم بست. ناگهان بیدار شدم دیدم کارد را به گلویم گذاشته و می گوید از گفته های تو خسته شدم. با دلی شکسته توجه به حضرت رضا علیه السلام نمودم که دیدم کارد را برداشت که فرود آورد چه شد که کارد برگشت و بر سینه اش خورد و بلافاصله تمام اعضا و احشا او فرو ریخت و جان به مالک دوزخ داد. لکن من دست و پا بسته بودم. ناگاه مردی که مرا می شناخت شمع به دست وارد شد و مرا به این صورت دید گفتم ترس معجزه ای رخ داد داستان را گفتم و جسد نحس آن ملعون را برای خوردن سگها از کاروانسرا بیرون انداختیم.

چون تیغ مشو چیره بهر صاحب دم      از صاحب شمشیر دو دم کن پرهیز

### شفای مرض برص

مردی طباخ اهل اصفهان نقل کرد مدتی به مرض برص دچار شدم. روزی پای منبر آقا میر لوحی نشسته بودم. آن جناب ضمن ذکر فضائل اهل بیت گفت وقتی حضرت رضا علیه السلام به مرو می رفت بین راه حمام تشریف بردند. شخص مبروص که حضرت را نمی شناخت طاسی پر از آب کرد به پای حضرت ریخت. آن بزرگوار نیز طاسی آب بر سر او ریخت. ناگهان متوجه شد که مرض برصش به کلی بر طرف شد. پرسید این کیست؟ گفتند حضرت رضا علیه السلام است. آن شخص خود را به پای آن سرور انداخت و بوسید و تشکر کرد. طباخ گفت تا شنیدم برخاستم و به طرف مشهد حرکت کردم. در آنجا حمام رفتم طاسی را آب کرده در

حرم مطهر عرض کردم که مرا شفا ده و با چشم گریان آن آب را به سر لباس خود ریختم. وقتی بیرون آمدم خود را شفا یافته دیدم و از عنایت آن امام بزرگوار بهره مند گردیدم.

اگر غمی به تو رو کرد روی کن به رضا  
که از توجه آن شه غمت شد زائل

چو مشکلی بودت دست زن به دامانش  
که تا زلطف رضا حل شود تو را مشکل

### شفای درد مبهم

مرحوم محدث بوری از کتاب تتمیم امل الامل نقل نموده است که آقا میرزا هندی از علما صالح و متقی نقل کرده است که وقتی در هند بودم زخمی در زانوی من به هم رسید که اطباء هند حتی پدرم که خود از اطبا بود از علاج آن عاجز شدند. به طبیب اروپایی که در هند بود مراجعه کردم او میله ای داخل زخم کرد چون بیرون آورد و نگاه کرد گفت فقط حضرت مسیح قادر به علاج آن است. و این زخم هم چند روز دیگر به پرده .. می رسد و خطر مرگ حتمی است. من آن شب با نهایت غم و اندوه به سر بردم. شب در عالم خواب دیدم به حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم در حالی که نور از سر مبارک آن حضرت منتشر می شد به من فرمود احمد نزد من بیا، عرض کردم توان راه رفتن ندارم، باز فرمود به سوی من بیا. این مرتبه از بستر برخاستم. آنگاه حضرت دست مبارک را روی زخم گذاشت و مسح نمود. از خواب بیدار شدم اثری از آن جراحت ندیدم. وقتی خبر به سلطان هند رسید مرا خواست. به وجود من تبرک جست و برای من سالیانه مبلغی مستمری می داد.

خاک رهش ز بهر مریضان بود شفا  
هر درد بی علاج ز لطفش شود دوا

حاجات خلق از کرمش می شود روا  
حلال مشکلات بود بهر ماسوا

### شفایافته پس از بیست سال

روز بیستم رجب 1132 زنی از اهل سبزوار که از هفت سالگی تا بیست و هفت سالگی نابینا بود در عالم خواب مرد سبز پوشی را دید که به او می گوید به مشهد برو. او حرکت کرده و خود را می رساند. در حرم مطهر با چشم اشکبار به وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام متوسل می شود. پس در حین تشریف و زیارت احساس می کند دستی بر چشمان او کشیده شده چشم باز می کند خود را بینا و سالم می بیند.

دست رضاست دست کریم و به اقتضای کرم  
شفا دهد همه جا در حرم و غیر حرم

نیازمند نگردد ز درگهش نومید

نیاز و هرچه و هر جا زیاد باشد و کم

### شفای تب نا علاج

محمد معصوم یزدی که از صلحای ار ض اقدس رضوی بود نقل کرد وقتی من مبتلا به تب و نوبه ای شدم که مداوا بی نتیجه بود. روزی در خواب شخصی نورانی با شمائل روحانی به من فرمود چرا از آنچه در صندوقچه می باشد بر بدن خود نمی مالی. چون از خواب بیدار شدم از شدت مرض خواب را فراموش کردم. در حالی که از شدت تب می نالیدم. ناگاه مادرم صندوقچه ای آورد باز کرد قدری غبار ضریح مطهر حضرت را آورد من به سر و سینه خود مالیدم به خواب رفتم پس از ساعتی بیدار شدم عرق بسیاری کرده بودم خود را سبک یافتم. همان وقت به زیارت آن بزرگوار مشرف شده و شکر الهی به جا آوردم.

همین مرد یزدی نقل کرد به چشم دردی مبتلا شدم که جایی را نمی دیدم و از معالجات زیاد مایوس شدم. شبی در خواب دیدم به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف گردیده ام. لکن ضریح نبود ولی قبر شریف آشکار بود. خاک بسیار روی قبر دیدم. جلو رفتم قدری خاک بردارم. گوینده گفت بی ادب بین ضریح و قبر مبارک حریم است. لذا با ادب نشستم با یک دست روی زمین خم شدم با دست دیگر قدری خاک برداشتم. به هر دو چشم مالیدم در اندک زمانی بهبودی حاصل شد و بعد از آن دچار چشم درد نگردیدم. مجتهد خراسانی گوید:

فریاد رس ناله مستانه تویی تو

امروز امیر در میخانه تویی تو

آرام تویی دام تویی دانه تویی تو

مرغ دل ما را که به کس رام نگردد

از روزنه کاشانه به این خانه تویی تو

آن مهر درخشان که بهر صبح دهد تاب

### عنایت حضرت به کفش بان

یکی از کفش بانان حضرت رضا علیه السلام گفت شبی بعد از فراغ از خدمت به خانه آمدم گرسنه بودم. به بازار رفتم خوراکی تهیه کنم، دیر وقت بود و بازار بسته بود. به صحن مقدس برگشتم درب حرم مطهر بسته بود. از شدت گرسنگی توجهی به حضرت کرده انتظار عنایتی داشتم. ناگاه صدایی از درب نقره شنیدم متوجه آنجا شدم دیدم طبقی است در آن نان و حلوی گرم گذاشته شده، خوردم و شکر خدا را به جا آوردم.

سایم جبین به درگه سلطان ملک طوس

هر بامداد به تعظیم خاک بوس

بحر سخا محیط وفا دُرِّ اصطفای

ینبوع جود و اصل کرم محیی نفوس

### تشیع شفا یافته از اهل تسنن

حجت الاسلام آقا علیرضا اسلامی ساکن قم نقل کرد که وقتی در مشهد ساکن بودم روزی ساعت ده صبح جاذبه خاصی مرا به سوی حرم مطهر کشاند. وقتی وارد مسجد گوهر شاد شدم دیدم مرد قد بلند کوری با لباس مندرس سر گردان است. پرسیدم کیستی؟ گفتم اسام محمد است، اهل کرمانشاه، اطبا همه گفتند چشم تو علاج نا پذیر است. نگاه کردم دیگر چشمش سیاهی ندارد هر دو بر آمده و کاملاً سفید بود. من دست او را گرفته بردم بیمارستان قائم نزد دکتر صداقت. بین راه گفتم من به دستور مادرم برای شفا گرفتن مشهد آمده ام. دکتر بعد از معاینه گفت این نوع مرض چشم علاج ناپذیر است. من گفتم آقا ی دکتر درعین حال شما یک جراحی روی این چشم داشته باشید و این مرد را ناامید نکنید. دکتر وعده جراحی را مدتی بعد داد که در فاصله این مدت باید داروهای مقدماتی استفاده شود و من در این مدت او را به منزل خود برده و پذیرایی کردم. او نماز را با دست بسته می خواند فهمیدم اهل تسنن است. ولی بسیار جدی می گفت تا شفایم را از حضرت رضا علیه السلام نگیرم دست بردار نیستم. روز موعود جراحی او را به اتاق جراحی برده پزشکان مشغول کار شدند. یک چشم او را جراحی کرده و باند پیچی کردند. در عین حال که به کلی ناامید بودند ولی وقتی باند را برداشت چشم سالم بود و همه جا را به خوبی می دید ولی بعد از جراحی و شفا یافتن در منزل من ماند. گویا قصد رفتن نداشت و وجود یک نامحرم در منزل و پذیرایی دائم موجب ناراحتی شده بود. روزی وقتی برای رفتن او صحبت کردم به صورت قهر از منزل رفت. شب خواب دیدم حضرت زهرا سلام الله علیها چهره خود را از من برگرداند. صبح به سوی حرم رفته او را که در کنار ضریح نشسته بود دیدم عذر خواهی کرده بعد از پذیرایی در منزل وسیله سفر او را فراهم و او را به مقصدش راهی نمودم.

نجم هُدی و بدر دُجی هشتمین شمس

غوث ورا غیاث خلائق خدیو طوس

فیض رسد به مسلم و نصرانی و معجوس

از جانب خدای انیس است بر نفوس

### گاهی نتیجه ارائه طریق غلط چنین می شود

حجت الاسلام علیرضا اسلامی نقل کرد زمان جنگ تحمیلی هنوز در کسوت روحانی نبودم. پسری دارم که معلول جسمی است و آن زمان سه ساله بود. چک بیست هزار تومانی داشتم مربوط به یک ماه بعد. خواستم آن را زودتر وصول کرده مخارج منزل را تامین نمایم. چک را نزد یکی از تجار بسیار معتبر و مشهور تهران بردم.



ایشان مرا از رفتن به جبهه به عنوان داشتن زن و فرزند معلول منع کرد، می گفت اگر کشته شوی زن و بچه ات چه کنند. هر چه گفتم این چک وصول شود یا نه من به جبهه خواهم رفت ولو نتیجه اش همان باشد که می گویی. ولی مرا که اطمینان کامل به او داشتم ناامید به عنوان این که در صورت کشته شدن زن و بچه ات بی پدر می شوند دست خالی رد کرد. من به یاری خدا به جبهه کربلای چهار و پنج رفتم و در بازگشت معلوم شد آن تاجر برای خرید باغ ییلاقی بزرگی اطراف تهران حرکت کرد و باغ را خریداری نموده در بازگشت ماشین در دره ای سقوط کرده تمام سرنشین ها سالم و تنها او کشته شده است.

در کشا قوس حوادث حکم ما را مثلی است در جهان هر عملی موجب عکس العملی است

### شفای زن کور کرمانی

عالم جلیل شیخ غلامحسین مجتهد در جلد سوم کتاب دروس دینیہ صفحه 40 می فرماید حاج شیخ محمود کرمانی گفت زنی کور اهل کرمان در زیارت و توسل به حضرت رضا علیه السلام بینا شد. من او را به مهمانی در منزل دعوت کردم شرح قضیه را خواستم. گفت یک چشم از بینایی افتاد. به اطبا کرمان مراجعه کردم چشم دیگرم هم از کار افتاد. اطبا تهران هم پس از معاینات گفتند علاج پذیر نیست. با همسرم به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدیم. بادل شکسته متوسل شدم. ناگاه در آن حالت سیدی را دیدم که شبیه سلطان الواعظین (روحانی سید و بسیار از قامت و چهره رسا و زیبا) دیدم به من فرمود برخیز، گفتم قادر نیستم دو مرتبه که فرمود برخیز، برخاستم در حالی که همه جا را می دیدم. خبر به رئیس تشریفات رسید از من تجلیل نمود.

قبله هفتم شه دنیا و دین حجت حق رهبر اهل یقین

رافت حق بر تمام ممکنات کعبه حاجات و کلبه نجات

### مسلمان شدن مرد مجوسی

در کتاب ثاقب المناقب نقل شده است که انوشیروان اصفهانی مجوسی مذهب نزد خوارزم شاه صاحب منزلت بود. شاه مذکور او را به عنوان رسالت نزد سلطان سنجر روانه کرد. چون انوشیروان داری مرض برص بود و برص مرضی است که قیافه را زشت می کند از این جهت در چگونگی برخورد سلطان سنجر با خود خوف داشت. چون به شهر طوس رسید شخصی او را به زیارت حضرت رضا علیه السلام راهنمایی کرد. انوشیروان

گفت من مذهبم مجوس است. اگر ماموران حرم متوجه شوند مانع دخولم می شوند. گفت لباست را تغییر بده کسی تو را نخواهد شناخت. او چنین کرد و با پناه بردن به قبر شریف و دعا و تضرع به هر صورت که بلد بود خواهان بهبود این مرض شد. وقتی از حرم بیرون آمد به دستهای خود نگاه کرد اثری از برص ندید، در محلی برهنه شد اثری از آن بیماری در چهره و بدنش نبود. لذا خالصانه اسلام را پذیرفت. لذا برای قبر شریف صندوقی قرار داد و نخستین ضریح به دست این مرد زرتشتی به نام انوشیروان بنیان گرفت.

به مقتضای کرم پادشاه خفته به طوس      زدرگه کرمش کس نمی شود مایوس  
تفاوتی نکند نزد او که حاجتمند      یهود باشد و مسلم مسیحی و چه مجوس

### رفع حاجت مالی

از سیادت پناه میر علی نقی اردبیلی نقل شده که ملا عبدالباقی شیرازی که مجاو رنجف اشرف بود به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شد چون خرجی او تمام شده بود خدمت حضرت عرض کرد من زائریم پولم تمام شد، مصرف من روزی سه شاهی است. استدعا دارم این وجه را به من برسانید. هر روز که از خواب بیدار می شدم سه شاهی در طاقچه خانه ام بود بر می داشتم و بدین منوال بود تا از دنیا رفت.

خرج سفر بخواست ولی لطف آن امام      بنمود خوشدلش و پر سرور و شیرین کام  
برای رفع نیازش نکرد قید زمان      بداد خرجی عمر و را کمال و تمام

### شفای ضعف اعصاب

در کتاب سبیل الفلاح تالیف عالم جلیل محمد ثاراللهی که در سنه 1378 تالیف شد در اصول عقائد صفحه 38 فرموده من در سال 1360 به قسمی دچار ضعف اعصاب شدم که از بیانش عاجز و جز خدا کسی از حالم با خبر نبود. ده ماه در قم و تهران به معالجه پرداختم که بی نتیجه بود و لذا در این ناراحتی و اثر نبخشیدن داروها، افکار و خیالات فاسد چنان سراپای و جودم را فراگرفت که از متزلزل شدن در ایمانم خائف گردیدم. قصد زیارت حرم حضرت رضا علیه السلام نمودم و در عین ضعف و عدم تمکن مالی با عائله به زحمت روانه شدیم و اوائل رمضان مشرف شدیم. در توسلات جسورانه عرض می کردم جایی را جز شما برای رفع مشکلم ندارم شما اگر سراغ دارید معرفی کنید و اگر مرضم قابل علاج نیست خیالات فاسد را دفع نمایید که آسیبی به ایمانم وارد نگردد. به منزل آمدم، در خلوت منزل نیز توسلاتی به ائمه معصومین نمودم، سر به بالین گذاشتم

خواب دیدم در بیابان وسیعی منبری بلند که سیدی جلیل القدر بالای آن است گذاشته شده و او مشغول دعاست. ناگهان پانزده یا شانزده مرغانی که به آن بزرگی ندیده بودم هر یک به گردن ورقی دارند، یکی از آنها به من نزدیک شد چنانکه ورق به دستم افتاد، دیدم به خط بسیار خوب نوشته (تَبَّتْكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ) من بسیار مسرور شده بیدار شدم و به برکت وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام خیالات و کسالات برطرف گردید.

باشد طیب جسم و طیب درون رضا      در راه خسرو سلم همه رهنمون رضا

در رفع مشکلات خلافت زرافتش      باشد بدون وقفه و بی چند و چون رضا

### چشم پوشی از گناه

حجت الاسلام علیرضا اسلامی گفت در سن بیست و دو سالگی که هنوز ملبس به لباس روحانی نشده بودم یکی از روزها سوار تاکسی شدم. صندلی عقب خالی بود نشستم، بین راه یک زن یا دختر سوار شد که طبق مد آن زمان نیمه برهنه بود با اینکه صندلی جای سه نفر بود او خودش را به من نزدیک می کرد، از طرفی و سوسه شیطان هم دست بردار نبود ولی من به لطف خدا پنجره ماشین را باز کردم بیرون را تماشا می کردم. باز او با تکان خوردن های بی مورد می فهماند می خواهد توجهی به او پیدا کنم. ولی من بی اعتنا بودم. ناگهان مکاشفه ای برای من به عمل آمد و آن اینکه دیدم طاق ماشین برداشته شد و من به بالا صعود کردم تا رسیدم به باغ بزرگ و زیبا و عجیب که دانستم بهشت است. بی اختیار وارد شدم، زیر درختی پر صفا دیدم روی تختی یک حوری در لباس زیبای بهشتی که بدنش پیدا بود به پهلو تکیه داد، گویا منتظر من است. من بی اختیار جلو رفتم. یک مرتبه باران از شیشه ماشین به صورتم زد، به حال خود آمدم و مسیرم خاتمه پیدا کرد و پیاده شدم.

چون کف نفس نمود از نظاره آن زن      بدید جای خودش را به خلد، صاف و عَکَن

به جای آن زن شیطان صفات و آن چهره      بدید همسر حوری خوب وجه و حسن

### معجزه ای از حضرت رضا علیه السلام

ابوالقاسم خان بن علی خان تهرانی از اخیار تهران نقل کرد از دوست خود زین العابدین خان مرد مقدس هنگام بازگشت از زیارت مشهد به تهران بین راه با کسی دوست شدم که مذهب او را نمی دانستم. پس از چند روز دانستم او بهایی است. در بین گفتگوها دانستم او منکر معجزات است و لذا گفت اکنون که با هم راه می رویم از حضرت رضا علیه السلام بخواه یک قرص نان گرم الساعه به تو بدهد. من حالم دگرگون شد و ندانستم چه

بگویم مع ذلک با یک توجه خاص قلبی دست زیر عبا بردم. دیدم یک قرص نان گرم در دست من است. تعجب کردم به دست او دادم رنگش تغییر کرد ولی تغییری در عقیده او ندیدم. به قول پروردگار "ختم الله علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوه"

کسی که کفر زدود است روح ایمانش  
نباشد عقل و درایت به دست و فرمانش  
همان به است که ماند به کفر تا آنکه  
شود ضلالت او آتشی که بر جانش

### معجزه ای دیگر از حضرت رضا علیه السلام

در عیون نقل شده که محمد بن عمر نوغانی که در نوغان در روستایی اطراف مشهد سکونت داشته گفته است. شب تاریکی از پشت بام منطقه قبر حضرت رضا علیه السلام را دیدم سراسر نور فرا گرفته است که گویا روز روشن است. من به مادرم که مثل من عقیده به صاحب قبر نداشت گفتم. گفت اینها خیالات شیطانی است. شب بعد همان نور را دیدم در حالی که شب بسیار تاریک بود به مادرم گفتم و دیدم، ولی آن طور که بادیدن دو شب چنین نوری را مقداری که من توجه به حضرت کردم معتقد نشده بود ولی مشغول دعا شد. اما من حرکت کردم آمدم تا به درب حرم رسیدم درب بسته بود، گفتم خدایا اگر صاحب این قبر امام است درب باز شود، درب باز شد. وسوسه به من دست داد که نکند درب باز بوده است. درب را بستم به طوری که چفت پشت درب که بدون کلید باز نمی شد افتاد، گفتم خدایا اگر این حضرت بر حق است درب باز شود، دست به در زدم باز شد. زیارت کردم و معتقد به امام آن حضرت گردیدم.

### شفای افلیج

شب چهارشنبه شانزدهم شوال 1371 سید عبدالله روضه خوان پسر سید حسین سیستانی الاصل شفا یافت و در روزنامه در مصاحبه ای که انجام داده گفت من دوازده سال به درد و مرض مبتلا بودم و مراجعه اطبا و بیمارستانها نه تنها سودی نداشت بلکه چهار سال هم به مرض مشلولیت به سر بردم. روز قبل از شفا امری برایم پیش آمد که خیلی دلم سوخت و شب در نهایت تضرع و دلتنگی خوابم برد. ناگاه دیدم دو نفر سید بزرگوار نزد من حاضرند. یکی در حدود بیست سال و دیگری بزرگتر بود. آنکه بزرگتر بود فرمود برخیز. عرض کردم من شل هستم و نمی توانم برخیزم. باز فرمود برخیز من همان جواب را دادم. دفعه سوم مثل اینکه تغییر کند فرمود برخیز. من از هیبت آن مرد بزرگوار برخاستم در حالی که شفا یافته بودم. چون این قضیه در مشهد بعد از توسل به حضرت رضا علیه السلام بود به مردم خبر دادند و نقاره خانه شادی را به صدا در آوردند.

## صله حضرت رضا علیه السلام

در الکلام یجر الکلام صفحه 55 است که مرحوم آقای ابراهیم صاحب الزمانی فرمود وقتی من در مشهد بودم با اینکه خود مهمان بودم ولی جهت عیالاتم که در عراق بودند بی نهایت نگران بودم. یکی از دوستان گفت اگر چند شعری در مدح آصف الدوله والی مشهد که آدم خیر خواهی است بگویی صله خوبی به تو خواهد داد. من هفت بیت شعر گفتم بعد پشیمان شدم که چرا برای رفع حاجت مدح یک فرد ولو والی شهر باشد بشود. لذا اشعاری در منقب حضرت رضا علیه السلام سرودم و در حرم خواندم و عرض حاجت کردم. همان دم آقای سید حسین محرر آقای شیخ اسماعیل ترشیزی ده تومان به من داد. من به حضرت عرض کردم این مبلغ نه در شان شما، نه در شان من است. دیری نگذشت که با فاصله کم مجموع پولی که به دستم گذاشته شد 35 هزار تومان بود و عنایت حضرت رضا علیه السلام نگذاشت دست خالی باز گردم.

بگفت منقب حضرت رضا عالی

به جای گفت تملق به حاکم والی

ز چهره اش بستر د آن امام غصه و غم

بداد مزد و را حضرت رضا آندم

## شفای دختر دم مرگ

دختر هشت ساله یکی از خانواده های ثروتمند دچار مرضی سخت گردید که اطبا معروف بهشهر و تهران و کمسیونهای پزشکی و عکس برداری های متعدد اثر نبخشید. مادرش به قصد رفتن به مشهد به بهشهر آمد ولی به حدی حال دختر بد بود که به حال مرگ دیده می شد. کارمند ایستگاه از دادن بلیط خودداری کرد که باگریه و التماس مادر بلیط داده شد. در قطار هم کارمندان در چند ایستگاه قصد پیاده کردن آنها را داشتند که به حال پریشان و اشک مادر رحم کردند. در ورود به مشهد دختر را به صحن بزرگ حمل کرده و پشت پنجره فولاد قرار دادند. مادر به گریه پرداخت. شب درهای حرم بسته شد. تنها عده ای از خدمتگزاران مشغول نگهبانی بودند. اواخر شب مادر از کثرت گریه و خستگی به خواب می رود. ناگاه مادر با کمال تعجب دستی را روی شانه خود حس می کند. که با صدای ملایمی می گوید مادر برخیز حضرت رضا علیه السلام مرا شفا داد. مادر که برایش این امر غیر منتظره بود فریاد زده غش کرد. بعد از به هوش آمدن حرکت فوری خود را به خانواده

تلگراف می کند که این تلگراف به مرگ دختر تلقی می شود و خانواده به عزا می نشینند، تلگراف دوم که خبر سلامت بود موجب شادی و استقبال فامیل در ایستگاه بهشهر شد. اطبا او را معاینه کرده و با کمال تعجب صحت و سلامت کامل او را گواهی دادند.

### شفای آیت الله کلباسی جناب حاج شیخ محمدرضا رحمت الله علیه

ایشان فرمودند در ذیحجه 1379 در اصفهان از پله افتادم استخوان و رک شکست. لذا مدتی در بیمارستان رحیم زاده و مدتی در تهران بستری بودم. دکتر معالج دکتر مسعود گفت مبلغی را باید طلا بخرید تا استخوان مخصوص از آمریکا تهیه شود. چون جناب حجت الاسلام فلسفی در تهران خبردار شد پیغام داد این مبلغ تامین می شود، ولی من ضمن تشکر قبول نکردم. دکتر مسعود گفت چرا قبول نکردید حیف است امثال شما علما که وجودتان برای مردم نافع است، کنار خانه افتاده باشید. من که خود را قادر به تحمل یکی از این دو عمل ندیدم متوسل به حضرت رضا علیه السلام شدم. عرض کردم چه می شود از آن همه آثا ر شفا بخش که از حضرت دید شده یکی از آنها را متوجه من بفرمایید. پس از گریه خوابم برد، در عالم خواب آن بزرگوار را با جماعتی که عقب آن حضرت بودند دیدم، فرمودند کلباسی تو خوب شدی، من از شدت شادی از خواب بیدار شدم در حالی که درد پایم ساکت بود. صبح آقای دکتر مسعود گفت چه تصمیمی گرفتید؟ من گفتم من سالم هستم و قادر به راه رفتن می باشم. گفت نمی توانی، فوراً از تخت پایین آمده و روی تخت نشستم. دکتر تعجب کرد، در عین حال عکس برداری کرد و از جراحی منصرف شد. من عازم مشهد مقدس شدم. آیت الله چهل ستونی که مشرف بودند برای اطمینان با اصرار دستور انتقال مرا به بیمارستان شاه رضا داد. دکتر بعد از معاینه گفت شکستگی اصلاح گردیده است. لذا به اصفهان برگشته به کارهای خود پرداختم.

در منزل حاج آقا مهدی مشکاتی که از مردان متدین و نیکو کار است بحث هائی در اطراف کرامات حضرت امام رضا علیه السلام پیش آمد خانم ایشان گفت در یکی از سفرهای زیارتی باخانمی همراه بودم روزی که مصادف با یکی از اعیاد مذهبی بود برای زیارت بسوی حرم حرکت کردیم. من به خانم همراهم گفتم امام رضا علیهما السلام نقد است امروز عیدی از آن حضرت خواهیم گرفت وقتی نزدیک ضریح مشغول زیارت بودیم یک خانمی به من و خانم هماهم به هریک پنجاه تومان پول و یک شکلات داد من به خانم هماهم گفتم چقدر زود و نقد حضرت ما را مورد لطف قرارداد

التماس دعا